

نظر اردرون نقش خردتوده ایران

(نقدی خاطرات نورالدین کیاپور)

www.iran-archive.com

بابک امیر خسروی

مؤسسه تحقیقاتی و نشراتی دیدگاه



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۷۵

امیر خسروی، بابک
 نظر از درون به نقش حزب توده ایران (نقدی بر خاطرات نورالدین
 کیانوری) / نوشته بابک امیر خسروی. - تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵.
 ۹۰۲ ص.: نمونه.
 کتابنامه.

۱. کیانوری، نورالدین، ۱۲۹۴. - خاطرات - نقد و تفسیر. ۲. حزب
 توده ایران - نقد و تفسیر. الف. عنوان.
 ۹۵۵/۰۹۲۰۴۲
 الف ۸۲۳ ن
 DSR



امیر خسروی، بابک
 نظر از درون به نقش حزب توده ایران
 (نقدی بر خاطرات نورالدین کیانوری)
 چاپ اول: ۱۳۷۵
 تعداد: ۵۲۵۰ نسخه
 حرفه‌چینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات
 همه حقوق محفوظ است

ISBN 964 - 423 - 352 - 2

شابک ۲-۳۵۲-۴۲۳-۹۶۴

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه و چند تذکر
۲۱	پیشگفتار
	باب اول - از آغاز تا تدارک کودتا علیه حکومت دکتر مصدق
۵۱	توضیح
۵۳	فصل اول - خانواده، نوجوانی و جوانی
۶۷	فصل دوم - تأسیس حزب توده ایران
۸۱	فصل سوم - مسأله نفت شمال
۹۷	فصل چهارم - ماجرای آذربایجان
۱۱۷	فصل پنجم - حزب توده ایران و دولت قوام
۱۲۹	فصل ششم - کیانوری، مدّاح خانواده فرمانفرمائی‌ان
۱۲۹	۱ - نصرت الدوله فیروز
۱۳۴	۲ - مظفّر فیروز
۱۴۳	فصل هفتم - ترور محمد مسعود و قتل حسام لنکرانی و چند مطلب دیگر
۱۴۳	۱ - ترور محمد مسعود و «نقش» کیانوری
۱۴۵	۲ - توضیحی در رابطه با قتل حسام لنکرانی
۱۵۱	۳ - رفع تهمت از ایرج اسکندری
۱۵۷	فصل هشتم - انشعاب خلیل ملکی و همفکران او

- ۱۶۳ آنجا که منطق باز می‌ماند، تهمت و افترا آغاز می‌گردد
- ۱۶۹ اصالت حرکت ملکی: اتکاء به خود
- ۱۷۰ دفاع از حیثیت ملکی، يك وظیفه اخلاقی است
- ۱۷۱ مناسبات خلیل ملکی با دکتر مظفر بقائی
- ۱۷۵ تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران
- ۱۷۸ روابط ملکی و بقائی بعد از سی‌تیر
- ۱۸۲ علت اصلی جدائی ملکی از بقائی
- ۱۸۳ ماجرای ملاقات ملکی با شاه
- ۱۸۷ علت‌العلل کینه‌توزی کیانوری به ملکی
- ۱۸۹ طرح يك مطلب
- ۱۹۳ فصل نهم - ماجرای تیراندازی به شاه
- ۱۹۴ سرکوب حزب توده ایران، وسوسه ذهنی شاه
- ۲۰۳ آیا سوء قصد به شاه، کار خودسرانه ناصر فخرآرائی بود یا هدایت‌کننده‌ای هم داشت
- ۲۰۸ نقش کیانوری در ماجرای تیراندازی به شاه
- ۲۱۰ چگونه رهبری حزب از مشارکت کیانوری آگاهی یافت؟
- ۲۱۶ بررسی ادعاهای کیانوری
- ۲۲۷ فصل دهم - فرار جمعی کمیته مرکزی از زندان
- ۲۳۵ فصل یازدهم - روایت و درك کیانوری از جنبش ملی شدن صنعت نفت
- ۲۳۶ موضع کیانوری نسبت به دکتر مصدق
- ۲۴۳ ماجرای طرح رحیمیان و دلیل مخالفت دکتر مصدق
- ۲۴۶ از چپ‌روی حزب توده، ارتجاع و استعمار بهره می‌جست
- ۲۵۱ فصل دوازدهم - ریشه اصلی اشتباهات رهبری حزب
- ۲۵۴ سرکردگی (هژمونی) پرولتاریا در انقلاب ملی - دموکراتیک
- ۲۶۲ پیامد نظریه «هژمونی پرولتاریا» در عملکرد رهبری حزب توده
- ۲۶۹ تفاوت عملی حزب توده با ارتجاع سیاه
- ۲۷۵ فصل سیزدهم - حادثه‌آفرینی‌های حزب توده ایران
- ۲۷۵ ۱- حادثه خوتین ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰
- ۲۸۸ ۲- حادثه‌آفرینی‌های دیگر
- ۲۹۰ ۳- در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ چه گذشت؟
- ۲۹۹ ۴- راه‌پیمائی هفتم آبان ماه ۱۳۳۰

- ۳۰۲ ۵ - ماجرای محاصره شورای دانشگاه
- ۳۰۵ ۶ - فرضه ملی و حزب توده
- ۳۱۱ فصل چهاردهم - قیام ملی سی تیر ۱۳۳۱
- ۳۱۶ واقعیت نقش رهبری حزب توده در قیام ملی سی تیر
- ۳۲۳ نقش توده‌ای‌ها در قیام ملی سی تیر
- ۳۲۹ قیام سی تیر، خیزش خودانگیخته مردم بود
- ۳۳۹ فصل پانزدهم - موضع رهبری حزب توده در قبال دولت دکتر مصدق بعد از سی تیر ۱۳۳۱
- ۳۴۳ حزب توده و اختیارات دکتر مصدق
- ۳۴۷ آیا قصد دکتر مصدق از تمديد اختیارات تشدید فشار بر مردم بود؟
- ۳۵۳ نقدی بر قانون امنیت اجتماعی
- ۳۵۴ تصویب لایحه تمديد اختیارات به یاری مردم
- ۳۵۶ درباره اعتصابات کارگری
- ۳۵۷ اعتصابات کارگران راه آهن
- ۳۶۰ اعتصاب کارگران دخانیات
- ۳۶۴ اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها
- ۳۶۹ فصل شانزدهم - اتحاد شوروی و مصدق
- ۳۷۲ واقعیت چیست؟
- ۳۷۹ شوروی و معضل فروش نفت
- ۳۸۱ مورد سایر کشورهای سوسیالیستی
- ۳۸۷ مسأله «طلاهای» ایران

باب دوم - ماجرای غم‌انگیز سقوط دکتر مصدق

- ۳۹۹ پیشگفتار
- ۴۰۳ فصل هفدهم - انگلیس و آمریکا: دو سیاست و دو مشی
- ۴۰۶ درك کیانوری از موضوع
- ۴۱۵ فصل هجدهم - کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، فرجام زنجیره‌ای از توطئه‌ها
- ۴۱۸ دولت انگلیس، توطئه‌گر اصلی
- ۴۲۷ «سبیا»، فرماندهی عملیات براندازی مصدق را بدست می‌گیرد
- ۴۳۷ فصل نوزدهم - چرخش نهانی آمریکا به سود سیاست سرنگونی مصدق
- ۴۳۷ ۱ - پیامد رد دومین پیشنهاد مشترك آمریکا و انگلیس

- ۴۴۵ - نقش هیأت حاکمه و مخالفان دکتر مصدق
- ۴۵۱ فصل بیستم - برخی اسناد آرشیو ملی آمریکا
- ۴۸۱ فصل بیست و یکم - مرداد ۳۲! ماه شوم و سرنوشت ساز
- ۴۸۶ چه عواملی در گرییدن شاه به طرح کودتای نظامی مؤثر افتاد؟
- ۴۹۳ فصل بیست و دوم - کودتای ۲۵ مرداد واقعی بود، اما شکست خورد
- ۵۰۷ نقش کلیدی تلفن «فرد ناشناس» در شکست کودتای ۲۵ مرداد
- ۵۱۲ فرد ناشناس کیست؟
- ۵۱۵ ۱ - مورد کیانوری
- ۵۲۰ ۲ - مورد آشتیانی
- ۵۲۲ ۳ - مورد سرگرد علی اصغر فولادوند
- ۵۲۴ ۴ - اظهارات افسران توده‌ای
- ۵۳۵ فصل بیست و سوم - آیا کودتای ۲۸ مرداد برنامه‌ریزی شده بود؟
- ۵۳۷ وضعیت کودتاچیان پس از ۲۵ مرداد
- ۵۳۷ الف: محمدرضا شاه
- ۵۴۰ ب: قاطبه سران کودتا
- ۵۴۷ ج: وضع ستاد مرکزی کودتاچیان
- ۵۴۸ د: موضع دولت‌های آمریکا و انگلیس
- ۵۵۱ ه: وضعیت و امکانات سازمان‌های جاسوسی خارجی
- ۵۵۹ قرینه‌های دیگر
- ۵۶۷ فصل بیست و چهارم - بررسی رویدادهای روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد ۱۳۳۲
- ۵۷۱ مشروطه یا جمهوری دموکراتیک
- ۵۷۸ شعار جمهوری و موضع دکتر حسین فاطمی
- ۵۸۱ نگاهی به رویدادهای عصر و شب روز ۲۷ مرداد
- ۵۹۵ به راستی، میان مصدق و هندرسون چه گذشت؟
- ۵۹۸ جلوگیری از تظاهرات عصر روز ۲۷ مرداد به درخواست هندرسون بود؟
- ۶۱۳ فصل بیست و پنجم - ۲۸ مرداد، روز سرنوشت ساز
- ۶۱۷ ۱ - اثرات منفی چپ‌روی‌های حزب توده در رفتار حکومت و مردم
- ۶۱۹ ۲ - تمرکز فعالیت‌های تبلیغاتی و تهییجی علیه شاه و سلطنت خطای جدی تاکتیکی بود
- ۶۲۶ ۳ - نعل واروی سرتیپ ریاحی و پیامد آن!
- ۶۳۰ ۴ - انتصاب بدفرجام سرتیپ دفتری

- ۶۳۶ ۵- اراده و ابتکارات کودتاچی‌ها
- ۶۴۰ پایان سخن
- ۶۵۱ فصل بیست و ششم - حزب توده ایران در ۲۸ مرداد چه نقشی داشت؟
- ۶۶۳ موضوع کیانوری و سایر اعضای هیأت اجراییه در صبح ۲۸ مرداد
- ۶۶۹ آیا رفتار کیانوری در ۲۸ مرداد ناشی از سیاست شوروی بود؟
- ۶۷۵ چند و چون تلفن‌های کیانوری
- ۶۷۸ آیا نشست گسترش یافته رهبری در ۲۸ مرداد واقعیت دارد؟
- ۶۸۰ آیا ملاقات قدوه و خدابنده با دکتر مصدق حقیقت دارد؟
- ۶۸۸ جمع‌بندی
- ۶۹۲ شاهد از غیب آمد!
- ۶۹۷ فصل بیست و هفتم - آیا دکتر مصدق در ۲۵ مرداد قصد کناره‌گیری داشت؟
- ۷۰۷ فصل بیست و هشتم - آیا سازمان مقتدر نظامی حزب توده ایران يك افسانه بود
- ۷۲۱ قطعنامه پلنوم چهارم دربارۀ کودتای ۲۸ مرداد
- ۷۲۲ ارزیابی خطا
- ۷۲۵ فصل بیست و نهم - اسناد سرّی وزارت خارجه آمریکا در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد
- باب سوم - حزب توده ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد، روند ازهم پاشی آن در ایران
- ۷۴۳ فصل سی‌ام - حزب توده ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد
- ۷۴۵ سر‌آغاز عملیات ماجراجویانه و «بلانکیستی»
- ۷۵۴ ۱ - نقشه اعمال ضربت، یا «قیام سی مرداد»!
- ۷۵۹ ۲ - طرح عملیات پارتیزانی در شمال
- ۷۶۰ چند و چون طرح جنگ پارتیزانی
- ۷۶۲ چه کسی سرگرد رستمی را لو داد؟
- ۷۷۰ ۳ - تعلیمات نظامی افراد
- ۷۷۱ ۴ - نارنجک‌سازی
- ۷۷۲ ۵ - ماجرای تماس با قشقائی و اقدامات دیگر
- ۷۷۷ در مذاکرات حزب توده با قشقائی‌ها چه گذشت؟
- ۷۷۸ چرا قشقائی‌ها از حمله به شیراز منصرف شدند؟
- ۷۸۲ نقش آمریکائی‌ها
- ۷۸۴ جبهه ملی چه نقشی داشت؟

- ۷۸۹ فصل سی و یکم - اختلافات در رهبری و پیامدهای مخرب آن
- ۷۹۷ گزارش به کمیته مرکزی مسکو
- ۸۱۷ فصل سی و دوم - پناه آوردن دکتر فاطمی به حزب توده و ماجرای آن
- ۸۳۳ چه شد که دکتر فاطمی به حزب توده پناه آورد؟ -
- ۸۳۷ فصل سی و سوم - نقشه فرار دادن دکتر مصدق از بازداشتگاه سلطنت آباد
- ۸۳۹ زندان و دادگاه دکتر مصدق
- ۸۴۷ فصل سی و چهارم - لو رفتن سازمان نظامی
- ۸۵۵ فصل سی و پنجم - سقوط آزاد به سوی تلاشی کامل حزب
- ۸۷۵ فصل سی و ششم - تذکراتی درباره تهمت‌زنی‌های کیانوری به من
- ۸۹۵ ضمائم

مقدمه و چند تذکر

انتشارات اطلاعات در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۷۴/۵/۸، از من خواسته است که «مقدمه‌ای به صورت دست‌نویس جهت جلد اول» تهیه کنم. امیدوارم آنچه در زیر می‌آید، این خواست را برآورده سازد. از آنجا که در پیشگفتار جلد اول، انگیزه نگارش این نقد را به تفصیل باز گفته‌ام، در اینجا تنها به یکی دو نکته اشاره می‌کنم.

چنانکه از اولین نامه‌ام به روزنامه اطلاعات در اول فروردین‌ماه ۱۳۷۳ پیداست، قصد من تنها نوشتن «چند مقاله» در نقد کتاب «خاطرات نورالدین کیانوری» بود، نه بیش از آن. آن روز هرگز گمان نمی‌کردم که کار بدین حد به درازا بکشد، و تازه این تنها جلد اول آن است! بررسی ماجراهای دوران مهاجرت تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ موضوع جلد دوم خواهد بود که امیدوارم فرصت پرداختن به آن را بیابم.

در نقد اظهارات آقای کیانوری همواره این وسواس با من بود که نقض غرض نکرده، جز با دلیل و مدرک سخن نگویم، و این لاجرم دامنه سخن را از آنچه می‌پنداشتم، بسیار فراتر برد. چه بسا از ذکر نکته‌ای به ماجراهای دیگر پرداخته و به شرح نکات دیگر کشیده شدم. که به گفته بیهقی: از سخن، سخن بشکفتد، گاه به نکاتی اشاره داشته‌ام که شاید در نگاه نخست ربط مستقیمی به زمینه گفتگو نداشته‌اند. اما طرح و بررسی آن‌ها را برای روشن شدن موضوع ضروری دیده‌ام. از سوی دیگر لطف و عنایت تشویق‌آمیز خوانندگان نوشته (که در آغاز به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه اطلاعات نشر می‌یافت) نیز در پی گرفتن کار

تأثیری به سزا داشت.

دوستان و هم‌زمان دیرینم که از دور و نزدیک شاهد بودند که در همه این سال‌های دراز از دیدن آن همه پلشتی‌ها و ناروایی‌ها خون دل خورده و در زندگی حزبی، همواره جزو منتقدان بودم، مرا دلگرمی می‌دادند که حال که فرصتی به دست آمده دیگر از باز گفتن «آن حکایت‌ها که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش»، دریغ نکنم. مرا به ادای دینی متوجه می‌ساختند که در برابر نسل جوانی به دوش داریم که از حقایق دور نگه داشته شده‌اند، و در برابر طیف گسترده‌ای از اردوی چپ، که امروزه مجدانه در جستجوی هویت تازه و واقع‌بینانه‌ای است.

واقعیت تأسف‌بار این است که تاریخ‌نویسان حزب توده ایران، بیشتر در هوای تبلیغ بوده‌اند تا گزارش درست و سراسر راست رویدادهای گذشته. از آنجا که پیوسته با عینک ایدئولوژیک و اغراض سیاسی به رویدادها می‌نگریستند، ناگزیر از واقعیت‌ها نیز همواره برداشتی یکسویه و جانبدارانه ارائه می‌دادند. نگاه بیندازید به کتاب عبدالصمد کامبخش و دیگر رهبران حزب و اینک به این به اصطلاح «خاطرات» آقای کیانوری، که سرآمد همه گزافه‌گوئی‌های حق به جانب است. آیا از این آثار یک‌جانبه تبلیغاتی می‌توان روشنگری و حقیقت‌یابی چشم داشت؟ اینگونه نوشته‌ها، ریشخند تاریخ است نه تاریخ! شاید بتوان تا اندازه‌ای بر لغزش‌های بی‌شمار «تاریخ‌نگاران» پیشین حزب توده، به پاس آرمانی که به هر حال روزگاری درخشش و جاذبه‌ای داشت، توجیهی یافت. اما در برابر نوشته کیانوری چه می‌توان گفت؟ به راستی این همه جعل و تزویر، آن هم در زمانه‌ای که کوس رسوائی خطاهای رهبری و فضااحت نظام ظالمانه شوروی، گوش فلک را پر کرده، برای چیست؟

این همه تحریف رویدادها و واژگونه نشان دادن واقعیت‌ها، خاک پاشیدن به چشم تاریخ و توهین به همه روشن‌اندیشان و حقیقت‌پژوهان نیست؟ وظیفه و تعهد اخلاقی پاسخ نسبتاً همه جانبه به تحریف‌ها، اظهارات و ادعاهای نادرست او موجب گردید که نوشته‌ام از چارچوب تنگ برخوردار با نوشته آقای کیانوری، و خطاهای تاریخی او و رفع تهمت‌زنی‌های ناروای او به کسانی که مورد پسندش نبوده‌اند، فراتر رود، و به گونه‌ای پژوهش تاریخی نزدیک شود. با این حال، آنچه می‌خوانید تاریخ‌نگاری نیست. کوشیده‌ام شالوده کتاب همانا نقد کتاب «خاطرات نورالدین کیانوری» باقی بماند. بدین خاطر، توضیح تفصیلی بسیاری از مسائل نیز در رابطه با نقد دیدگاه آن کتاب انجام گرفته است. از این رو شایسته است برخی

نکات مطرح شده در این نقد در پژوهش‌های جداگانه‌ای دنبال گردد. یکی از این مسائل، بازنگری رویدادهای روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد، به ویژه چند و چون کودتای ۲۸ مرداد در پرتو اسناد و مدارک تازه است. من به سهم خود و تا حدی که چارچوب نقد حاضر اجازه می‌داد، کوشیده‌ام برخی جنبه‌های آن را باز کنم، اما هنوز گوشه‌های تاریک فراوان است.

انگیزه مهم من در نگارش نسبتاً تفصیلی این کتاب، ارائه نقدی بنیادین از سیاست‌های حزب توده ایران بوده است. زیرا عمیقاً بر این باورم که بدون یک ارزیابی درست و صادقانه از نقش و عملکردهای این حزب طی پنجاه سال گذشته، بدون نقد جسورانه راه و روش خانمان‌برانداز سران حزب در این دوران و اثرات شوم وابستگی مادی یا اعتقادی به اتحاد شوروی، و بدون بررسی سیاست‌های آزمندانه و توسعه‌طلبانه شوروی و سوءاستفاده‌های بیرکاب آن از احساسات پاک و خالصانه کمونیست‌های ایران، بازسازی طیف چپ ایران بر پایه شالوده‌ای نوین و مردمی امکان‌پذیر نخواهد بود. چپ آزادی‌خواه و نواندیش ایران، بدون گسست بنیادین با میراث اسارت‌بار گذشته، که آقای کیانوری جلوه آن است، در ارائه برنامه‌ای درست و کارساز بر بنیاد تاریخ و فرهنگ ایرانی برای برپایی جامعه‌ای نوین بر پایه عدالت اجتماعی و در پیوندی استوار با آزادی و دموکراسی، رشد و ترقی، بر بستر استقلال ملی، ناتوان خواهد ماند.

نقد حاضر با این نیت و کوششی است در این سمت و سوء قضاوت در باره آن، البته با خوانندگان است.

گرچه منزلت بس خطرناک است و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کاترانیست پایان، غم مخور
اما چند یادآوری لازم:

۱- از آنجا که این کتاب در آغاز به صورت سلسله مقالاتی تنظیم شده بود که به نحوی گسسته در روزنامه انتشار می‌یافت. گاه به خاطر حفظ تداوم مطالب، خود را به تکرار برخی از نکات ناگزیر دیده بودم. با این که در تدوین نهایی مقاله‌ها به صورت کتاب به حذف این موارد تکراری کوشیده‌ام، باز آثار آن باقیست. از این بابت، از خوانندگان گرامی بوزش می‌خواهم.

۲- در فاصله نگارش سلسله مقاله‌ها و تنظیم نهایی آن به صورت کتاب حاضر، اسناد و شواهدی بدست آمد و یا توضیحات مهمی را ضروری دیدم. به خاطر حفظ شیرازه مطالب، بخشی از آن را به پانوشت فصل‌ها منتقل کرده‌ام. لذا مطالعه هم‌زمان آنها با متن نوشته را توصیه می‌کنم.

۳- در پایان، لازم می‌بینم مراتب سپاسگزاری فراوان خود را از زحمات بی‌شائبه رفیق ارجمندم آقای محمدجعفر محمدی برای کمک‌های فنی پر ارزش ایشان و نیز از دوستانم خانم نازی عظیمی و آقای علی امینی نجفی به خاطر همکاری در ویرایش این کتاب، که در نهایت کاردانی انجام دادند، ابراز کنم.

از خوانندگان محترم استدعا دارم که نظریات، انتقادات، اسناد، اطلاعات تکمیلی یا اصلاحی و احتمالاً روایت‌های متفاوت خود از سیر رویدادهای گزارش شده را به آدرس پستی نگارنده - که در زیر درج گشته - ارسال دارند. و در صورت امکان نام و آدرس خویش را نیز ذکر فرمایند تا چنانچه مایل باشند در چاپ‌های بعدی این نوشته به کار آیند. و بر درستی و سندیت آن بیفزایند.

بابک امیرخسروی

اول فروردین ۱۳۷۵

آدرس پستی من:

RIVERO

B.P.47

92210 SAINTCLOUD

FRANCE

مقدمه و چند تذکر

جناب آقای محبت الاسلام دعائی در نامه ای به تاریخ ۱۳۷۴/۵/۸، از من خواسته اند که «مقدمه ای» به صورت دست نویس جهت جلد اول، تهیه بکنم. امیدوارم آنچه در زیر می آید، این خواست را برآورده سازد. از آنجا که در پیشگفتار جلد اول، انگیزه نگارش این نقد را به تفصیل بازگفته ام، در اینجا تنها به یکی دو نکته اشاره می کنم.

چنانکه از اولین نامه ام به روزنامه اطلاعات در اول فروردین ماه ۱۳۷۳ پیداست، قصد من تنها نوشتن «چند مقاله» در نقد کتاب «خاطرات نورالدین کیا نوری» بود، نه پیش از آن. آن روز هرگز همان نمی کردم که کار بدین حد به درازا بکشد. و تازه این تنها جلد اول آنست! بررسی ماجراهای دوران مهاجرت تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ موضوع جلد دوم خواهد بود که امیدوارم فرصت پرداختن به آن را بیابم.

در نقد اظهارات آقای کیا نوری همواره این وسواس با من بود که نقض غرض نکرده، جز با دلیل و مدرک سخن نگویم، و این «جرم» دامنه سخن را از آنچه می پنداشتم، بسیار فراتر برد. چه بسا از

ذکر نکته‌ای به ماجراهای دیگر پرداخته و به شرح نکات دیگر کشیده شدم. که به گفته بهیمنی: از سخن سخن بشکند. گاه به نکاتی اشاره داشته‌ام که شاید در نگاه نخست ربط مستقیمی به زمینه گفتگو نداشته‌اند. اما طبع و بررسی آن‌ها را برای روشن شدن موضوع ضروری دیده‌ام. از سوی دیگر لطف و عنایت تشویق‌آمیز خوانندگان نوشته (که در آغاز به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه اطلاعات نشر می‌یافت) نیز در پی گرفتن کار تأثیریک به سزا داشت.

دوستان و هم‌زمان دیرینم که از دور و نزدیک شاهد بودند که در همه این سال‌های دراز از دیدن آنهم‌پلشتی‌ها و ناروایی‌ها خون دل خورده و در زندگی حزبی، همواره جزو منتقدان بودم، مرا دلگرمی میدادند که حال که فرصتی به دست آمده دیگر از بازگفتن «آن حکایت‌ها که از نشتن آن دیگ سینه می‌زد جوش»، دریغ نکنم. مراد ای دینی متوجه می‌ساختند که در برابر نسل جوانی به دوش داریم که از حقایق دورنگه داشته‌اند و در برابر طیف گسترده‌ای از اردوی چپ، که امروزه مجذبه در جستجوی هویت تازه و واقع‌بینانه‌ای است.

واقعیت تاسف‌بار این است که تاریخ نویسان حزب توده ایران، بیشتر در هوای تبلیغ بوده‌اند تا گزارش درست و سراسر رویدادهای گذشته. از آنجا که پیوسته با عینک ایدئولوژیک و اغراض سیاسی به رویدادها می‌نگریستند، ناگزیر از واقعیت‌ها نیز همواره برداشتی یکسویه و جانبدارانه ارائه می‌دادند. نگاه پندازید به کتاب عبدالصمد کاخچش و دیگر رهبران حزب و اینک به این اصطلاح «خاطرات» آقای کیانوری، که سرآمد همه گزاره‌گویی‌های حق به جانب است. آیا از این آثار یک جانبه تبلیغاتی می‌توان روشنگری و حقیقت‌یابی چشم داشت؟ اینگونه نوشته‌ها، ریشخند

تاریخ است نه تاریخ؛ شاید بتوان تا اندازه‌ای بر لغزش‌های بی‌شمار «تاریخ نگاران» پیشین ضرب
 توده، به پاس آرمانی که به هر حال روزگاری درخشش و جاذبه‌ای داشت، توجیهی یافت. اما در
 برابر نوشته‌ی کیا نوری چه می‌توان گفت؟ به راستی این همه جعل و تزویر، آن هم در زمانه‌ای که کوس
 رسوائی خطاهای رهبری و فضیحت نظام ظالمانه شوروی، گوش فلک را پر کرده، برای چیست؟
 این همه تحریف رویدادها و دژگونه نشان دادن واقعیت‌ها، خاک پاشیدن به چشم تاریخ و
 توهین به همه‌ی روشن اندیشان و حقیقت‌پره‌هان نیست؟ فطینم و تعهد اخلاقی پاسخ نسبتاً همه
 جانب به تحریف‌ها، اظهارات و ادعاهای نادرست او موجب گردید که نوشته‌ی ام از یارچوب تنگ
 برخورد با نوشته‌ی آقای کیا نوری، رد خطاهای تاریخی او و روع تمت زنی‌های ناروای او به کسانی که
 مورد پسندش نبوده‌اند، فراتر رود، و به گونه‌ای پشدهش تاریخی نزدیک شود. با این حال، آنچه
 می‌خوانید تاریخ نگاری نیست. کوشیده‌ام شالوده‌ی کتاب همانا نقد کتاب «خاطرات نورالدین کیا نوری»
 باقی بماند. بدین خاطر، توضیح تفصیلی بسیاری از مسائل نیز در رابطه با نقد دیدگاه آن کتاب انجام
 گرفته است. از این رو شایسته است برخی نکات مطرح شده در این نقد در پشدهش‌های
 جداگانه‌ای دنبال گردد. یکی از این مسائل، بازنگری رویدادهای روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد، به ویژه
 چند و چون کودتای ۲۸ مرداد در پرتو اسناد و مدارک تازه است. من به سهم خود و تا حدی که پیاچوب
 نقد حاضر اجازه می‌داد، کوشیده‌ام برخی جنبه‌های آن را باز کنم، اما هنوز گوشه‌های تاریک فراوان است.
 انگیزه‌ی منم در نقاشی نسبتاً تفصیلی این کتاب، ارائه‌ی نقدی بنیادین از سیاست‌های حزب
 توده ایران بوده است. زیرا عمیقاً بر این باورم که بدون یک ارزیابی درست و صادقانه از نقش و

عسکردهای این حزب طی پنجاه سال گذشته، بدون نقد جسورانه راه و روش خائنان برانداز سران حزب در این دوران و اثرات شوم وابستگی مادی یا اعتقادی به اتحاد شوروی، و بدون بررسی سیاست‌های آزمندانه و توسعه طلبانه شوروی و سوء استفاده‌های بی‌کمران آن از احساسات پاک و خالصانه کمونیست‌های ایران، بازسازی لطیف چپ ایران بر پایه‌اشالوده‌ای نوین و سردی احسان پذیر نخواهد بود. چپ آزادی‌خواه و نواندیش ایران، بدون گسست بنیادین با میراث اسارت‌بار گذشته، که آقای کیانوری جلوه آنست، در ارائه برنامه‌ای درست و کارساز بر بنیاد تاریخ و فرهنگ ایرانی برای برپائی جامعه‌ای نوین بر پایه عدالت اجتماعی و در پیوندی استوار با آزادی و دموکراسی، رشد و ترقی، بر بستر استقلال ملی، ناتوان خواهد ماند.

نقد حاضر با این نیت و کوششی است در این سمت سو. مضامین درباره آن، البته با خوانندگان است.

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپید هیچ راهی نیست کارز نیت پایان، غم مخور
اما چند یادآوری لازم:

- ۱- از آنجا که این کتاب در آغاز به صورت سلسله مقالاتی تنظیم شده بود که به نحوی گسسته در روزنامه انتشار می‌یافت، گاه به خاطر حفظ تداوم مطالب، خود را به تکرار برخی از نکات ناگزیر دیده بودم. با این که در تدوین نهائی مقاله‌ها به صورت کتاب به حذف این موارد تکراری کوشیده‌ام، باز آثار آن باقیست. از این بابت، از خوانندگان گرامی پوزش می‌خواهم.
- ۲- در فاصله نگارش سلسله مقاله‌ها و تنظیم نهائی آن به صورت کتاب حاضر، اسناد و

شواهدی بدست آمده و با توضیحات مهمی را ضروری دیدم. به خاطر حفظ شیرازه مطالب بحثی از آن را به پانویشت فصل‌ها منتقل کرده‌ام. لذا مطالعه هم‌زمان آنها با متن نوشته را توصیه می‌کنم.

۳۰ در پایان لازم می‌بینم مراتب سپاسگزاری فراوان خود را از زحمات بی‌شائبه رفیق ارجمندم

آقای محمدجعفر محمدی برای کمک‌های فنی پر ارزش ایشان و نیز از دوستانم خانم مازی علیما و آقای علی امینی نجفی به خاطر همکاری در ویرایش این کتاب، که در نهایت کار دانی انجام دادند، ابراز کنم.

از خوانندگان محترم استدعا دارم که نظریات، انتقادات، اسناد، اطلاعات تکمیلی یا اصلاحی و احتمالاً روایت‌های متفاوت خود از سیر رویداد‌های گزارش شده را به آدرس پستی نگارنده - که در زیر درج گشته - ارسال دارند. در صورت امکان نام و آدرس خویش را نیز ذکر فرمایند تا چنانچه مایل باشند در چاپ‌های بعدی این نوشته به کار آیند و بر درستی و سندیّت آن بیفزایند.

بابک امیر خسروی

آدل فروردین ۱۳۷۵

آدرس پستی من :

RIVERO

B.P. 47

92210 SAINT CLOUD

FRANCE

www.iran-archive.com

پیشگفتار

دور است سراب در این بادیه هشدار
تا غول بیابان نفریبد به سراپت
حافظ

زمانی که ما خبر مصاحبه تلویزیونی کیانوری در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۲ را شنیدیم و چندی بعد با دریافت نوار ویدئو، چهره وحشت زده و چشمان بی فروغ و نگاه غایب او را بر پرده تلویزیون دیدیم، که با صدای بی رمق «تخلقات خیلی سنگین» حزب توده را در شش محور برمی شمرد و اعتراف می کرد که این تخلقات «در چارچوب جاسوسی، خیانت، تخلف و همه در آن می گنجد، بقدری سنگین است که به نظر من سنگین ترین مجازات‌هایی که جمهوری اسلامی بخواهد، حق دارد که در مورد این تخلقات و ما که مسئول این تخلقات هستیم، تصمیم بگیرد»، همه مات و مبهوت ماندیم و در اندوه عمیقی فرو رفتیم.

در آغاز دستگیری رهبری حزب توده، تصور عمومی این بود که رفقا مقاومت خواهند کرد و از آرمان‌های خود به دفاع برخوانند خواست. خاطره دستگیری‌های بعد از واقعه ۱۵ بهمن به دنبال تیراندازی به شاه در ذهن‌ها تداعی می شد. گمان می کردم که رفقا دادگاه را به تریبون تبلیغاتی بزرگی مبدل خواهند ساخت و حزب، علیرغم ضربه سنگین، رشد خواهد کرد و در قلب وسیع ترین توده‌های زحمتکش و آزاده ایران جای خواهد گرفت. شاعری، قطعه «تہمتن در زنجیر» را در مدح کیانوری سرود. آفیش‌های رنگی با عکس وی و شعار: «کیانوری را آزاد کنید»، در همه جا به مقیاس وسیع پخش گردید. خود من مأموریت

یافتم که به همراه محمد علی جواهری، به دمشق بروم و از مقامات عالی سوری بخواهم که برای آزادی رهبران حزب توده اقدام کنند. آنها قول دادند و انصافاً به اقدامات متعددی هم دست زدند. حافظ اسد در کنفرانس دهلی در مذاکرات خود با موسوی نخست‌وزیر وقت خواستار آزادی توده‌ای‌ها شده بود. موسوی به وی گفته بود: ما مدارکی در دست داریم که نشان می‌دهد حزب توده جاسوسی کرده و علت دستگیری سران آن نیز همین است و به این جرم محاکمه خواهند شد. حافظ اسد که باورش نمی‌شد، با طعنه گفته بود: «این حرف‌ها را برای من ننیزید، از اینگونه «مدارک» ما هم درست کرده‌ایم!»^(۱)*

وقتی این را شنیدم، از حاضر جوابی اولذت بردم، زیرا خود نیز چنین می‌پنداشتم. من البته از وابستگی ایدئولوژیک و سیاسی حزب با خبر بودم. شاهد بودم که چگونه این پدیده، حزب توده را، به ویژه در مهاجرت به وابستگی همه جانبه به شوروی سوق می‌دهد. شخصاً از آن رنج می‌بردم و در حد توان خود، مخالفتم را ابراز می‌کردم. می‌دانستم که عده‌ای از اعضای رهبری، نقش تعیین‌کننده‌ای در تکوین این روند داشته‌اند. اما هرگز تصور نمی‌کردم که کار، آن هم در ایران و در شرایط فعالیت علنی حزب، تا حد جاسوسی کشیده شده باشد. و کیانوری از احساسات پاك جوانان و افسران صدیقی که به حزب رومی آوردند، اینچنین گستاخانه سوءاستفاده کرده باشد. و سازمان مخفی و نظامی حزب را خودسرانه به شبکه اطلاعاتی و جاسوسی برای شوروی مبدل ساخته باشد. لذا وقتی رفقا و مقامات عالی سوری هم در این باره از من سؤال کردند. با اطمینان خاطر بر دروغین بودن اتهام جاسوسی تأکید کردم.

وقتی هم پس از کیانوری، افرادی نظیر گایگ آوانسیان، مهدی پرتوی، فریدون فم تفرشی، قائم‌پناه و دیگران، به طور جداگانه و سپس در جریان محاکمه افسران، جزئیات عملیات جاسوسی را شرح دادند، با شناختی که از کیانوری داشتم، بعید نمی‌دانستم که او بخاطر خوش خدمتی به شوروی و تحکیم موقعیت خود، به چنین کار ننگینی دست زده باشد، اما باز ماجرا چنان هولناک بود که هنوز تردیدهایی برایم باقی بود. اگر خاطرات کیانوری و مصاحبه اخیرش با روزنامه جمهوری اسلامی نبود، شاید تا مدت‌ها در تردید خود می‌ماندم. به همین جهت با خود عهد کرده بودم تا او در بند و تنگناست، از مجادله با او بپرهیزم.

اگر امروز در پی پاسخگویی به اظهارات کیانوری برآمده‌ام، بدین خاطر است که

* علامت () نشان توضیح ویراستار است. توضیحات ویراستار در پایان هر فصل آمده است.

پس از مطالعات خاطرات و مصاحبه وی با روزنامه جمهوری اسلامی، یقین کرده‌ام که با آزادی نسبی سخن می‌گوید. تا بدان حد که جا به جا، اعترافات گذشته را به دلخواه پس می‌گیرد یا به روال سابق، دروغ می‌بافد. در پس این اظهارات توانسته‌ام سیمای او را، با تمام خصوصیاتش، آن گونه که آشناست، به عیان ببینم. از این رو گمان می‌کنم که اینک می‌توان با او وارد بحث جدی و بی‌پرده شد و سیما و نقش او را به مردم ایران، به ویژه نسل جوان شناساند. به همین جهت، ترجیح دادم میدان این جدل نیز در درون کشور و مقدم بر همه در صفحات نشریه اطلاعات باشد که خاطرات نیز آنجا به چاپ رسیده و سپس از سوی انتشارات اطلاعات به صورت کتاب منتشر گردیده است. بدین منظور، نامه‌ای به آقای دعائی نوشتم که در اطلاعات ۲۵ فروردین مندرج است. مؤسسه اطلاعات در ۲۵ فروردین ماه از طریق تلفن موافقت خود را برای انتشار بدون کم و کاست نوشته من اعلام داشت. و سپس آقای دعائی نامه‌ای به همان تاریخ به من نوشتند: «روزنامه (و انتشارات) اطلاعات آمادگی دارد جوابیه‌ها و مقالات شما را در این زمینه به چاپ برساند». همین جا مراتب سپاسگزاری خود را از ایشان که چنین فرصتی را در اختیار من گذاشتند، ابراز می‌کنم.

اذعان می‌کنم که مدت‌ها در این اندیشه بودم و به دوستانم نیز می‌گفتم که از جمله کسانی که خاطراتش می‌تواند ارزشمند باشد، خاطرات کیانوری است. اما به این شرط که از روی صداقت و انگیزه بازگوئی حقیقت باشد. زیرا پس از مرگ طبیعی برخی از رهبران و کشتار دیگر رهبران قدیمی حزب توده ایران، کیانوری تنها بازمانده‌ای است که تقریباً از آغاز فعالیت، تا پایان غم‌انگیز آن، از جمله فعالان طراز اول و مدت‌ها در رهبری حزب قرار داشته، ناظر یا بازیگر حوادث مهمی بوده است. به ویژه، روابط پشت پرده او با شوروی‌ها، می‌توانست در تشریح مکانیسم دخالت‌های آن‌ها در امور حزب توده در طول حیات آن و آنچه در پشت صحنه‌ها می‌گذشته و ما و مردم ایران از آن بی‌خبر بوده‌ایم، حائز اهمیت باشد، و برای نیروهای چپ ایران و نسل جوان نیز آموزنده و عبرت‌انگیز باشد. احساس من این بود که پس از اعترافات تلویزیونی و مصاحبه‌های مطبوعاتی متعدد او در گذشته و بازگو کردن بسیاری از ناگفته‌ها و اسرار، این شانس وجود دارد که کیانوری در لحظاتی که آفتاب عمرش بر لب بام رسیده، یکبار در زندگی سیاسی‌اش، صادقانه و از روی صفا با مردم سخن بگوید.

خاطرات یک مرد سیاسی، اگر صادقانه باشد، از آنجا که وی چون یک بازیگر سیاسی عمل می‌کند که با زمان فاصله گرفته و از دور به حوادث می‌نگرد و به شرح آنها می‌پردازد،

می تواند پرتوی روشنگرانه بر تاریکی های تاریخ بیندازد. و شهادت پرارزشی برای فهم و توضیح ماجراها و حوادث گذشته باشد، که توضیح آنها به اتکاء نوشته های رسمی و اسناد، همواره مقدور نیست. البته این قابل فهم است که کم خاطره نویسی می تواند فارغ از برخورد ذهنی به توصیف حوادثی بپردازد که خود بازیگر آن بوده است. این جنبه از خاطره نویسی، به شرط آنکه در همین محدوده قابل تحمل «انسانی» باقی بماند و از حد یک رنگ آمیزی فردی در بیان حوادث تاریخی تجاوز نکند، اشکال چندانی ندارد. اما متأسفانه، قاطبه خاطرات شخصیت های سیاسی - اجتماعی که در دهه اخیر به رشته تحریر درآمده اند، از این حد معقول خارج شده و بیشتر به تجلیل و ستایش از خود خاطره نویس مبدل گردیده است. و بدین لحاظ از ارزش تاریخی و سندیت آنها به شدت کاسته است.

از این زاویه، کیانوری در بیان خاطرات خود، گوی سبقت را از سایرین ربوده و دست همه را از پشت بسته است. یأس کامل من از مطالعه خاطرات وی نیز از همین است. من از کسی چون کیانوری بعید نمی دانستم که از هر فرصتی برای رفع و رجوع گناهان خود سود جوید و به مرمت و توجیه نقش سیاسی گاه ویرانگر خود بپردازد. اما اینکه او چنین گستاخانه چشم در چشم حقیقت دروغ می گوید، تاریخ را تحریف می کند و از همه بدتر «نام نیک رفتگان» را بی مهابا ضایع می کند، تاب آوردنی نیست و نباید بی پاسخ بماند.

برجسته ترین وجه خاطرات کیانوری، داوری های شخصی و قاطع او در باره کسان و رویدادهای بیشمار است و اینها همه بر میزان و منافع شخصی او! گوئی تاریخ حزب توده بر محور ذات او می چرخد. همه چیز و همه کس را باید بر پایه این معیار سنجید: با کیانوری یا در برابر او!

رویه اول این دیدگاه، تلاش در تجلیل و توجیه بستگان و نزدیکانی است که در جنبه «خودی» در محور کیانوری قرار دارند و یا آنچه پرسشگران «باند کامبخش - کیانوری» می نامند.

کیانوری در این تلاش چنان می تازد که به خاطر همسرش مریم فیروز فرمانفرمائیان، به دفاع از نصرت الدوله فیروز و مظفر فیروز می پردازد.^۱ عبدالصمد کامبخش را که واقعاً از نظر سواد سیاسی و علمی یک فرد عادی بود، «دانشمند واقعی» می نامد.^۲ جابه جا در ستایش همسر و خواهر خویش مدیحه می خواند.

با شناختی که از وی دارم، یقین دارم که کیانوری در دفاع جزم گرایانه و پیش پا

افتاده‌اش از شوروی و در توجیه و رفع و رجوع جاسوسی برای وی، که بار اصلی آن بر دوش خود اوست، می‌کوشد خود و گذشته‌اش را در برابر افکار عمومی از گناه مبرا سازد. و به همین مناسبت، تلاش می‌کند تا می‌تواند، خطاهای سنگین حزب توده را که گاه با خیانت به منافع ملی مو نمی‌زند، به گردن دیگران بیندازد و پای خود را کنار بکشد. و هر جا هم که مسئولیت مستقیم او انکارناپذیر است، با سفسطه کاری حقیقت را لاپوشانی کند.

حزب توده ایران، در بیشتر بزنگاه‌های سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر ایران، راه خطا رفته است. و اگر بررسی و موشکافی شود، علت اغلب آنها وابستگی به شوروی است. در تکوین و تحکیم این روند، هسته‌ای از رهبری، به ویژه افرادی چون کامبخش، دانشیان و کیانوری، نقش کلیدی داشته و مجریان آن بوده‌اند.

شوروی نیز، صرفاً به خاطر منافع توسعه‌طلبانه خود، همین هدف را دنبال می‌نمود و برای تحقق آن، از احساسات صمیمانه و بی‌آلایش توده‌ای‌ها و رهبران میهن‌دوست حزب سوءاستفاده می‌کرد. تزه‌های نادرست لنینی - کمینترنی نظیر: «منافع پرولتاریای جهان بر منافع ملی اولویت دارد» و یا «دفاع از شوروی، میهن پرولتاریای پیروزمند وظیفه مقدم کمونیست‌هاست»، نیز چاشنی «تئوریک» آن بود.

کیانوری در خاطراتش می‌کوشد حزب توده ایران و همه را تا حد همین گرایش سیاسی - ایدئولوژیک وابستگی تقلیل دهد. حال آنکه از آغاز، در رهبری حزب توده ایران يك جریان و هسته معتبر میهن‌دوست و ایران‌خواه، با آرمان‌پی‌ریزی يك جنبش چپ آزادی‌خواه و ملی، عدالت‌جو و حامی محرومان و زحمتکشان کشور حضور داشت. افرادی چون ایرج اسکندری، سلیمان میرزا اسکندری، رادمنش، طبری، علی امیرخیزی، نوشین، خلیل ملکی و بسیاری دیگر، در این نگرش سهیم بودند. هرگز تصادفی نیست که کیانوری در خاطراتش درست به مؤثرترین افراد همین جریان فکری - سیاسی می‌تازد و بی‌دریغ به آنها تهمت و ناسزا می‌بندد. روشنفکران و توده‌هایی که به حزب رو آوردند و به ویژه نسل ما، تماماً در همین طیف آزادیخواهان میهن‌دوست قرار داشتند. در صفوف حزب، صدها و هزاران انسان شریف در راه آرمان‌های انسان‌دوستانه و ترقی‌خواهانه خود جان باخته‌اند. من هنوز از آن جنبش بزرگ روشنفکری تجددخواه دفاع می‌کنم که طراح و اشاعه‌گر فرهنگ پیشرو و آزادی‌خواهانه در ایران بود. و در دامن آن، گل‌های سرسبد و افتخارآفرین روشنفکران، شاعران، نویسندگان و هنرمندان میهن ما پرورش یافته‌اند. هنوز هم

اندیشه‌های راهنما، تفکر عدالت‌خواهانه و آزادمنشانه آن بر فرهنگ مترقی میهن ما اثر می‌گذارد. حساب این طیف و به طریق اولی پایه و بدنه حزب توده ایران، از حساب کامبخش و دانشیان و کیانوری جداست.

من امروز، دیگر سال‌هاست با حزب توده ایران کاری ندارم. ولی اگر به نقد خاطرات کیانوری می‌پردازم، صرفاً به خاطر همین صدها و هزاران انسان شریفی است که در صفوف حزب توده ایران، در راه آرمان‌های انسان‌دوستانه و ترقی‌خواهانه جان باختند که هم‌زمان و دوستان و رفقای من بودند و در قبال آن‌ها تعهد اخلاقی دارم. امروز کیانوری برای توجیه نقش مخرب خویش، سخنگویان این حرکت سالم چپ ایران را لجن‌مال می‌کند و حزب توده ایران را عملاً در انظار عمومی، به صورت یک دستگاه ساخته و پرداخته شوروی و در خدمت خواست‌ها و نقشه‌های آن‌ها تقلیل می‌دهد و برای جاسوسی به یک کشور خارجی تئوری می‌بافد و به توجیه آن می‌پردازد.

تأکید یک نکته را در باره روند تکوین و استمرار وابستگی حزب توده ایران به شوروی، لازم می‌دانم: اینکه چه عواملی موجب شدند تا حزب چپی که در آغاز بدست نیروهای آزادی‌خواه و ایران‌دوست بنا شده بود، در زمان، به حزبی وابسته مبدل گردد، نیاز به توضیح همه‌جانبه و مستقلى دارد. بحث تفصیلی آن از حوصله این پیشگفتار خارج است.

در تکوین این پدیده، مسئولیت شوروی را بیش از هر عامل می‌دانم. زیرا آن‌ها از احساسات صمیمانه و اعتماد صادقانه چپ‌های ایران به اولین کشور سوسیالیستی جهان که در انظار آنها، تکیه‌گاه ملل تحت ستم و زحمتکشان جهان و منادی صلح و آزادی جلوه‌گر بود، سوءاستفاده کردند. و با اقدامات یک‌جانبه و سودجویانه خود، چه در جریان تقاضای نفت شمال و چه به ویژه در ماجرای آذربایجان و جمهوری مهاباد، رهبری حزب توده ایران را در برابر عمل انجام شده قرار دادند و به حمایت و اداشتند و به حیثیت سیاسی و ملی حزب توده صدمات جبران‌ناپذیری وارد کردند. بعدها نیز این سیاست را به اشکال مختلف اعمال نمودند.

در درجه دوم، به نظر من، افراد وابسته و «کمینترنی» در تعمیق و استمرار این وابستگی، به ویژه در دوران مهاجرت و از مقطع وحدت حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان، که حیطه نفوذ این عناصر بیشتر شد، نقش برجسته و در لحظات و مقاطعی، نقش خانمان‌براندازی داشتند. کامبخش و دانشیان و کیانوری، در زمره برجستگان آنند.

اما وجود و اهمیت این دو عامل، نباید مسئولیت سایر رهبران طراز اول حزب را،

به ویژه آنچه را که من هسته معتبر و میهن دوست و ایران خواه نامیده‌ام (نظیر رادمش و اسکندری)، لوث نماید. همه ما، به درجات مختلف، در استمرار این وضع مسئولیت داشته‌ایم. اگر من در این نوشته تکیه ویژه‌ای روی نقش کیانوری گذاشته‌ام، از آن جهت است که موضوع خاطرات وی و ارزیابی از نقش وی در میان می‌باشد. والا منظورم ارائه این تصویر نیست که عده‌ای در حزب توده، نظیر کیانوری فقط دیوسیرت بوده‌اند و عده‌ای دیگر مانند اسکندری، فرشته سیما.

در سرنوشت غم‌انگیز حزب توده ایران هر دو جناح مقصراند. بدون تبنانی سردمداران حزب و تسلیم و تحمل رادمش‌ها - اسکندری‌ها در برابر دخالت‌های ناروا و خشن شوروی، چه در امور داخلی حزب و چه در تحمیل سیاست‌های شوروی در ایران، جناح شوروی پرست حزب توده، به تنهایی قادر به تحقق نظریات و برنامه‌های خود، نمی‌بود.

مع‌هذا، همه این‌ها نباید يك پژوهشگر تاریخ را از دیدن تفاوت‌های جدی میان این دو جناح و گرایش، غافل سازد. اگر بخواهیم تفاوت را در چند کلمه بگوئیم: اسکندری‌ها و رادمش‌ها، ایراندوست و میهن پرست، ولی دوستدار شوروی بودند. حال آنکه کامبخش‌ها، دانشیان‌ها و کیانوری‌ها شوروی پرست (سویتوفیل) و خادمان ایرانی او بودند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

انتشار کتاب خاطرات کیانوری در سطح گسترده و بازتاب وسیعی که یافته است، همه آزادی خواهان مترقی و میهن دوست را موظف می‌کند به نقد آن بپردازند. من اینک تلاش می‌کنم سهم ناچیز خود را در حد توانائی ادا کنم.

قبل از همه لازم می‌دانم خواننده این نوشته را با پدیده کیانوری آشنا سازم. باید توجه داشت که عروج کیانوری به اریکه قدرت، محصول دو حرکت قهقرائی و رو به تباهی، و نتیجه تقارن آنها در آستانه انقلاب بهمین بود. يك حرکت، عبارت بود از زوال انحطاط تدریجی نظام شوروی، که در زمان برژنف به نهایت رسید، و سرانجام به فروپاشی اتحاد شوروی انجامید. حرکت دیگر، روند گذار تدریجی حزب توده ایران، از يك حزب نسبتاً مستقل و ملی در آغاز، به سوی وابستگی فزاینده به شوروی بود. این روند در زمینه مساعد مهاجرت سوسیالیستی، شدت گرفت و از مرحله‌ای، با کارگردانی کیانوری به اوج رسید. با روی کار آمدن وی، وابستگی به شوروی در حد سیاسی - ایدئولوژیک باقی نماند. اگر در گذشته، جاسوسی برای شوروی با تمام قبح آن، کاری فردی و کاملاً جدا از بدنه و

تشکیلات حزب بود، در دوران کیانوری این امر، نهادی گردید. به نحوی که او سازمان مخفی و نظامی را تا حد يك دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی برای شوروی تقلیل داد. کیانوری در فصل مشترك این دو حرکت رو به تباهی و قهقرائی و خط‌القعمر آن قرار داشت.

اگر وابستگی به شوروی را «ام‌العیوب» خطاهای اساسی در کارنامه غم‌انگیز حزب توده ایران بدانیم. پس باید داوری بنیادین در باره کیانوری را بر پایه نقشی که وی در این روند بازی کرده است، بنمائیم، نه در منازعات فرعی و غیرعمده‌ای که او با آب و تاب، آن هم يك طرفه بنفع خود بیابان می‌برد. به ویژه آنکه تمام مدعیان و مخاطبان او رخ از جهان فرو بسته، یا در زندان کشته شده‌اند.

نباید از نظر دور داشت که کیانوری در سراسر زندگی سیاسی خود، از بازیگران این حرکت و وابستگی و از برهه‌ای از تاریخ حزب توده ایران، بازیگر و کارگزار اصلی آن بوده است. محال بود، بدون دخالت خشن شوروی در آستانه انقلاب بهمن، با وجود چهره سیاسی برجسته‌ای مانند ایرج اسکندری در پست دبیر اولی حزب و مخالفان مهم دیگر، فردی با ویژگی‌های کیانوری، به دبیر اولی حزب توده ایران دست بیابد. اگر پلنوم ۱۶ حزب توده در موعد مقرر، یعنی دو ماه زودتر تشکیل می‌شد، کیانوری از گود خارج شده بود. خود کیانوری در خاطراتش اشاره گذرانی دارد (صفحه ۴۹۰). اما ایرج اسکندری در خاطراتش موضوع را بیشتر شکافته است. مسلم آن است که مقامات حزب کمونیست آلمان دموکراتیک به اسکندری فشار می‌آوردند تا از اختیارات دبیر اولی خود برای کنار گذاشتن کیانوری استفاده کند. اما او زیر بار نمی‌رفت. یادآوری این نکته در شناخت کیانوری ضرورت دارد که وی در رهبری حزب به عنوان يك فرد ماجراجو، بلانکیست (توطئه‌گر)، دیکتاتورمنش، خشن، تکرار، ناسازگار با جمع، انگشت‌نما بود. با وجود اینکه در پلنوم چهارم (تیرماه ۱۳۳۶) قاطبه کادرها از نظر خط مشی سیاسی با کیانوری هم‌سو بودند و به عضویت او در هیأت اجرائیه رأی موافق دادند، در عین حال با تصمیم قبلی کمیته مرکزی در خودداری از سپردن کارهای تشکیلاتی به او، درست به خاطر همین نقطه ضعف‌ها، مخالفتی نداشتند. کیانوری در خاطرات خود علت کوتاه کردن دست وی از کارهای تشکیلاتی را پنهان نمی‌کند. تجربه بعد از انقلاب بهمن نشان داد، وقتی قدرت زیادی در دست کیانوری متمرکز باشد، ضعف‌های خصلتی او تا چه حد می‌تواند مخرب و زیانبار باشد. در قطعنامه پلنوم چهارم «در باره اختلافات در دستگاه رهبری حزب»، آنجا که از شیوه‌های بکلی

غیر اصولی و ناسالمی نظیر: «ناسازگاری با جمع، تک‌روی، خشونت، لجاج، کین‌توزی» سخن می‌رود، مستقیماً کیانوری و قاسمی مورد نظر هستند و نام آنها در طرحی که ما از سوی کمیسیون پیشنهاد کرده بودیم، آمده بود. متهمی در پایان پلنوم که تا حدی جو تفاهم و آشتی برقرار بود، روی خواهش ایرج اسکندری همه اسامی حذف شدند.

اینک که خاطرات کیانوری به چاپ رسیده، او گوشه‌هایی از رازهایی که از ما پنهان می‌داشت، آشکار می‌کند. معلوم می‌شود از همان سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۴، عبدالصمد کامبخش قبل از خروج از ایران، دست کیانوری را با کا.گ.ب بند می‌کند و این رابطه، پنهان از رهبری حزب در دهه سی و بعدها دوام می‌یابد. تازه درمی‌یابیم که ایشان از سالها پیش از انقلاب، لااقل از زمانی که نماینده ژنرال دولین برای کسب اطلاعات جاسوسی پیرامون مشخصات هواپیماهای اف ۱۴ به او مأموریت می‌دهد^۳، او مشتاقانه می‌پذیرد و دست به کار می‌شود، به هر دلتی تن می‌دهد تا کفه ترازوی قدرت را به نفع خود بچرخاند. ولی حالا که اتحاد شوروی از هم پاشیده و از حزب توده نیز چیزی باقی نمانده است، کیانوری در برابر سؤال‌های مؤکد پرسشگران و با هدف تطهیر خود می‌گوید: «این يك اشتباه فوق‌العاده بزرگ حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که از دبیرکل حزب کمونیست، آنهم حزبی با ۴۰ سال سابقه، چنین درخواستی بکند. اشتباه عمیق‌تر من این بود که این درخواست را پذیرفتم و این اطلاعات را به شوروی‌ها دادم»^۴. کیانوری می‌خواهد خواننده ناوارد و ساده‌اندیش را حتی در این آخر عمری بفریبد. کار او هرچه بود، اشتباه نبود. او حساب شده به این خوش خدمتی تن می‌دهد تا لازمهٔ عروج خود به قلهٔ قدرت را در حزب فراهم سازد. زیرا اگر کار او واقعاً اشتباه بود، می‌بایست به همان یکبار محدود می‌شد. به گواهی «خاطرات»، این رابطه‌ها و مأموریت‌ها قبلاً نیز وجود داشته‌اند. بعداً نیز در ایران، کیانوری يك دستگاه نسبتاً عریض و طویل جاسوسی به راه انداخت که در تاریخ حزب بی‌سابقه بود. وی حتی در این اعتراف به گناه نیز صادق نیست. زیرا طرف او حزب کمونیست اتحاد شوروی نبود. بلکه ژنرال دولین‌ها و افسران امنیتی ارتش شوروی و کا.گ.ب بودند. شوروی‌ها نیز برخلاف گفته او، «اشتباه» نکردند. چه در دوران استالین و چه در دستگاه برژنفی کا.گ.ب. از احزاب «برادر» نظیر حزب توده و فرقه دموکرات، انتظاری جز این نداشتند. و در این راه آگاهانه و هدفمند عمل می‌کردند. به همین علت در آستانه انقلاب به هر ترفندی دست زدند تا کیانوری را بر اریکه قدرت بنشانند. کیانوری می‌گوید: «نیروی که از من حمایت می‌کرد، کمیته مرکزی

حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که طی سال‌ها کناره‌گیری من از کار در دبیرخانه کمیته مرکزی به اشتباهات بزرگ رادمنش، عدم لیاقت ایرج اسکندری معتقد شده بود!^۵

حقیقت آنست که علت انتصاب کیانوری، نه اشتباهات رادمنش بود و نه عدم لیاقت اسکندری. دکتر رادمنش البته «تشکیلاتچی»، به آن معنا که در احزاب لنینیستی زیرزمینی متداول است، نبود. و چون اساساً آدم ساده‌لوحی بود، شیادی مانند شهریاری می‌توانست به آسانی او را فریب دهد. «عیب» رادمنش آن بود که با وجود اعتقاد راسخ به اتحاد شوروی، که تا پایان عمر بدان وفادار ماند، فردی میهن‌پرست و انسانی شریف بود. ایرج اسکندری نیز «آپاراتچیک» نبود. اسکندری انسانی آزاداندیش و به غایت میهن‌دوست بود. شوروی‌ها، رادمنش را علی‌رغم آگاهی بر همین «ضعف»‌هایش، از آنجا که سیمائی شناخته و معتبر و منتخب کنگره دوم حزب بود، به مدت ۱۷ سال در رأس حزب توده ایران تحمل کردند.

برخلاف تحریفات کیانوری در توضیح پلنوم دهم (فروردین ۱۳۴۱)، ناتوانی تشکیلاتی رادمنش بر سر ماجرای جاسوسی حسین یزدی در همان پلنوم اظهر من الشمس بود. یکی از علل ابقاء او در پست رهبری، همانا ابراز اعتماد آشکار شوروی از وی بود. در پلنوم چهاردهم (دی ماه ۱۳۴۹)، وقتی رادمنش رسماً از پست دبیر اولی و از کار تشکیلات ایران معاف شد، من قطعنامه‌ای به این مضمون پیشنهاد کردم: «اگر کمیته مرکزی در پلنوم دهم مستقلانه عمل می‌کرد و از عوارض منفی گروه‌گرایی و دسته‌بندی‌ها فارغ می‌بود، ناتوانی تشکیلاتی رادمنش آن اندازه روشن بود که می‌شد همانوقت او را از کار تشکیلات ایران برداشت و از پیش آمدن فاجعه شهریاری جلوگیری کرد». پیشنهاد من بیش از سه رأی موافق نیاورد! زیرا تصویب آن گویای محکومیت قاطبه اعضاء کمیته مرکزی و دخالت شوروی‌ها در امور درونی حزب بود. کیانوری این واقعیت را پنهان می‌کند که رادمنش با رأی عبدالصمد کامبخش و با پشتیبانی وی به منصب صدر بوروی موقت منتصب شد که همان نقش دبیر اولی را داشت. درست در همین دوره است که رادمنش قدر قدرت شد و بار دیگر عنوان دبیر اولی گرفت. و در همین دهه است که افتضاح عباس شهریاری بالا آمد. کیانوری گزارش رویدادها را مخدوش می‌کند و به صورت کاریکاتور در می‌آورد تا مسئولیت واقعی شوروی و کامبخش را در ادامه این وضع نابسامان و بدبختی‌هایی که بر سر حزب توده آمد، پوشیده بدارد و از خودش قهرمان بسازد.

اسم اعظم بکنند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و حیل دیو سلیمان نشود

روبرگردانی «آپاراتچیک»‌های شوروی از اسکندری به خاطر «عدم لیاقت» او نبود. «گناه» اسکندری این بود که «آدم» آنها نبود. و چون شخصیت ملی (۲) و معتبر و در جامعه ایران وجهه داشت، وی را نیز نزدیک به ده سال در پست دبیر اولی تحمل کردند. تا حزب در مهاجرت بود، «معایب» اسکندری در نظر شوروی‌ها چندان مهم نمی‌نمود و تحمل می‌شد و شوروی‌ها نیازهای اطلاعاتی و جاسوسی خود را، در حدی که از یک حزب کوچک مهاجرنشین برآمدنی بود، همان گونه که کیانوری در خاطراتش شرح می‌دهد، مستقیماً به وی ارجاع می‌دادند. اما در آستانه انقلاب بهمن که بازگشت حزب توده به کشور به واقعیت تبدیل شد، دستگاه روبه فساد شوروی به فرد کاملاً مورد اعتماد و فرمانبر احتیاج داشت تا در رأس حزب قرار بگیرد و سیاست و منافع و نیازهای وی را بی‌کم و کاست دنبال کند. کیانوری برای چنین مأموریت و مسئولیتی مناسب‌ترین فرد بود و «حمایت کنندگان» کیانوری از مدت‌ها پیش روی او سرمایه‌گذاری کرده بودند. سیاست‌گذاران شوروی با تأخیر بسیار، تقریباً از آبان ۱۳۵۷، متوجه شدند که شاه رفتنی است. گفتارها و شعارهای «ضد آمریکایی»، آیت‌الله خمینی به مذاق آنها خوشایند بود. در سیستم فکری جهان دوقطبی و «تئوری»‌های متداول آن روز، این تحلیل ساده‌انگارانه حاکم بود که هر جریان ضد آمریکایی و «ضد امپریالیستی» بناچار در اردوی شوروی و مدار آن قرار خواهد گرفت. کیانوری نیز با حرکت از این «تئوری»، مبلغ مشی «پشتیبانی همه جانبه از خط امام خمینی در جنبش» شد.^۶ حال آنکه اسکندری تحلیل و درک خود را داشت و سیاست و مشی دیگری را دنبال می‌کرد، که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. بدین‌سان مقامات شوروی با شتاب و با زیر پا گذاشتن همه موازین اخلاقی و حتی اساسنامه حزب توده ایران، با کارگردانی یک مهره سرسپرده دیگر (غلام یحیی)، ترتیبات برانداختن اسکندری و دبیر اولی کیانوری را فراهم کردند. ما مدت‌ها بعد، از زبان اسکندری از چگونگی ماجرائی که در هیأت اجرائیه گذشته بود مطلع شدیم و جریان آن را در خاطرات اسکندری به تفصیل منعکس کردیم. با جرأت می‌توان گفت که در تاریخ حزب توده ایران، هرگز دخالت شوروی در امور تشکیلاتی آن، تا این حد خشن و گستاخانه نبود. این است علت واقعی روی کار آمدن کیانوری. حقیقت آن است که رادمش و اسکندری با همه احترام و اعتقادی که به شوروی داشتند، هرگز به این ننگ تن در نمی‌دادند که برای دستگاه‌های امنیتی و نظامی شوروی جاسوسی کنند و سازمان مخفی و نظامی حزب را به شبکه جاسوسی مبدل سازند. شگفت‌آور است که امروز، پس از آن همه صدمات و بدبختی‌هایی که از

دخالت شوروی در امور داخلی حزب توده ایران نصیب جنبش و مردم میهن ما شده است، کیانوری هنوز افتخارش آن است که آپاراتچیک‌های حزب کمونیست شوروی، حامیان او بوده و او را بر رادمنش و اسکندری ترجیح داده‌اند! انتظار حداقل ما این بود که کیانوری، اگر هم خود را شایسته‌تر از دیگران می‌داند، لااقل در خاطرات خود، که شاید آخرین سخنان مشروح وی با مردم ایران باشد، این اصل را می‌پذیرفت که وی می‌بایست مشروعیت خود را از حزب توده بازمی‌یافت نه حزب کمونیست شوروی و حامیان کا.گ.ب خویش. ظاهراً کیانوری هنوز هم از گذشته پند نگرفته و همچنان در دنیای سپری شده سیر می‌کند.

آنچه در کردار و منش کیانوری در این سال‌ها نابخشودنی است و روح انسان را منقلب می‌کند، زنده شدن ماجراهای ده سال پیش است. گوئی این او نبود که پس از دستگیری، در مصاحبه تلویزیونی خود در ۱۰ اردیبهشت و ۵ شهریور ۱۳۶۲، در میزگردها و به ویژه در محاکمات ناخدا افضلی و سایرین (آذرماه ۱۳۶۲)، برای حفظ جان خود، هرچه می‌دانسته است می‌گوید. هرکسی را می‌شناخته است، لو می‌دهد. و با اعترافات خود به سایرین راه نشان داده و کمر همه را می‌شکند و بسیاری را به «اعتراف» می‌کشاند و راه هرگونه انکاری را می‌بندد. گوئی او نبود که در محاکمات افسران، تمام ادعای نام‌داستان را علیه ناخدا افضلی که متهم به: «در اختیار گذاشتن مسائل سیاسی و نظامی کشور، تغییر قرارگاه‌های جنوب، گزارش دیدار با نخست‌وزیر و رئیس جمهوری، ارائه آمار تلفات جنگی، آمار فروش نفت، دادن اطلاعات در باره ذخیره ارزی کشور، گزارش سمینار محرمانه نیروهای مسلح، ارسال اطلاعاتی در مورد عملیات والفجر مقدماتی، اطلاعاتی در باره جزیره خارک، آمار نیروهای سپاه و...» بود، تأیید می‌کند. افزون بر آن، پس از آخرین دفاع افضلی، اجازه صحبت می‌گیرد و ضمن «تأیید اتهامات دادستان» می‌گوید: «من به طور صریح اعلام می‌کنم که کارهای ما در جهت جاسوسی بوده است».^۷ کیانوری با مشارکت مهدی پرتوی که مرید دست‌پرورده و عزیز دردانه و در عین حال قربانی سیاست و اعمال او بوده است، با تأییدات و گواهی‌های مکرر، افسران شریف و میهن‌دوستی چون افضلی، عطاریان، کبیری و دیگران (۳) را چنان در بن‌بست قرار می‌دهد تا اتهام جاسوسی برای بیگانه را بپذیرند و احکام اعدام خود را امضاء کنند! ناخدا افضلی از شدت اندوه و طغیان روحی به گریه می‌افتد. سرهنگ بیژن کبیری از ژرفای گردابی که کیانوری با اعمال گذشته و اعترافاتش برای وی تدارک دیده بود، آخرین دفاع خود را با این کلمات تلخ و غم‌انگیز پایان می‌رساند: «متأسفانه حزبی را انتخاب

کردم که رهبران‌ش امروز اعتراف به خیانت و وابستگی نمودند که من اطلاع نداشتم و بعد که این اعترافات را دیدم و شنیدم، متوجه قضیه شدم و شدیداً آن را محکوم می‌نمایم. اینها نه تنها به کشور و انقلاب و مردم خیانت کردند، بلکه به من نیز خیانت کردند!»^۸

زمن می‌پرس که از دست اودلت خون است از او پرس که انگشت‌هاش در خون است کیانوری اگر به موازین اخلاقی پایبند بود، در این صورت، دستکم به علت مسئولیت انکارناپذیرش در اقدامات و تخلفات قبلی و گواهی دادن‌هایش در اعدام انسان‌های شریف؛ و به احترام دهها و صدها خانواده‌های داغ‌داری که سال‌هاست همچنان در سوگ عزیزان خود ماتم گرفته‌اند، این چند صباحی را که از عمرش باقی مانده است به سکوت می‌گذرانند و به همان گذران روزانه‌ای که با آب و تاب شرح می‌دهد، بسنده می‌کرد. کیانوری بجای این کار، اینک بعد از ده سال، در محیط و شرایط دیگر، و چون خطری جان‌ش را تهدید نمی‌کند به فکر تظهير سیاسی خویش و کسب حیثیت برای خود افتاده است. او بر اجساد مردگان پای می‌کوبد، رجز می‌خواند، آن‌ها را به شهادت می‌طلبد، از زبان آنها به نفع خود سخن می‌گوید. حتی می‌کوشد جاسوسی برای شوروی را توجیه کند و با خلط مبحث و سفسطه‌کاری از قبح آن بکاهد. آسمان و ریسمان بهم می‌بافد تا به خواننده بقبولاند که آنچه صورت گرفته گویا با «تعریف حقوقی» جاسوسی مطابقت ندارد! طوری حرف می‌زند که گوئی به فعالیت انقلابی و «ضد امپریالیستی» مشغول بوده است. می‌گوید:

«اطلاعات نظامی که ما در اختیار شوروی‌ها قرار دادیم... مربوط به تکنولوژی نظامی آمریکا بود که دشمن ایران بود و با همین هواپیماها کشتی‌های ایران را زد!»^۹ بعد سوگند می‌خورد که «این اقدام برای مقابله با توطئه‌های آمریکا بود!» و مانند همه دروغ‌گویان کم‌حافظه، فراموش می‌کند که چند صفحه قبل اذعان داشته است که مأموران کا.گ.ب تهیه اطلاعات در باره هواپیمای اف ۱۴ را دوسه سال قبل از انقلاب بر عهده وی گذاشتند که آن زمان آمریکا حامی دولت وقت بود. و «توطئه آمریکا» و یا مسأله زدن کشتی‌های ایران در میان نبود. اضافه بر آن، چنانکه قبلاً خاطر نشان شده، کار جاسوسی کیانوری به این اقدام محدود نبود. کیانوری از طریق شبکه گسترده جاسوسی که در ایران برپا کرده بود، خبرها و اطلاعات را از درون نهادهای نظامی ایران، که در حال جنگ با عراق بودند، جمع‌آوری می‌کرد و در اختیار شوروی قرار می‌داد که متحد سیاسی و نظامی عراق و اولین تأمین‌کننده تسلیحاتی آن بود. کیانوری این کارها را جاسوسی نمی‌داند و به «شرف» خود سوگند

می‌خورد که منظور او از این کارها، مقابله با کودتای احتمالی آمریکا در ایران بوده است! آن وقت همین آقا، به دیگران، صرفاً بخاطر يك مقاله، يك دیدار، يك گفتگو و اغلب با هیچ و پوچ یا بر مبنای «تجربه و شمش سیاسی»، تهمت عامل امپریالیسم، جاسوس آمریکا و انگلیس می‌زند و عجیب است که کوچکترین عذاب وجدانی احساس نمی‌کند.

از نظر منافع ملی و ملت ایران، چه فرقی دارد که این اتحاد شوروی باشد که بخواهد آذربایجان را از ایران جدا سازد و یا انگلیس و آمریکا بخواهند منابع نفتی ما را به ثمن بخش، تصرف نمایند؟ جریان چپی که در ایران بر زمینه ملی و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران استوار نباشد، چگونه می‌تواند اعتماد مردم ایران را به خود جلب کند و اساساً به چه درد آنان می‌خورد؟

پرسشگر روزنامه جمهوری اسلامی در مصاحبه دی‌ماه ۱۳۷۱، از کیانوری می‌پرسد: «اگر همان پدیده‌ای که در مورد افغانستان اتفاق افتاد در مورد ایران اتفاق می‌افتاد، چپ‌های ایران چه می‌کردند؟ آیا باز هم از سیاست‌های رفیق بزرگ حمایت می‌کردند؟»، از پاسخ طفره می‌رود. می‌گوید «آن را از چپ‌های ایران پرسید!» او که سرتاسر مصاحبه‌اش با روزنامه و در کتاب خاطراتش، خود را مارکسیست - لنینیست و کمونیست دوآتشه معرفی می‌کند، اینک در برابر این سؤال اساسی و گزنده، پای خود را از چپ بودن کنار می‌کشد. اما چه کسی حقیقت دردناک پاسخی را که او از آن طفره می‌رود، نمی‌داند؟

کیانوری به بهانه «خاطرات» در سرتاسر کتاب، با میدان خالی که در اختیارش گذارده‌اند به مخالفان خود کینه‌توزانه می‌تازد و از هیچ دشنام و توهین و تهمت‌زنی روگردان نیست. غافل از آنکه با این کارها ذره‌ای از حیثیت سیاسی بر باد رفته خود را به کف نخواهد آورد. اما از نشر آن‌ها در شرایط کنونی نفع بسیاری هست که به حساب از ما بهتران واریز خواهد شد. این هنجار را به ویژه نسبت به کسانی دارد که سنگ راه عروج او به قدرت بوده‌اند و یا در حزب توده ایران، راهی جدا و متفاوت از مسیر وابستگی به شوروی را دنبال کرده‌اند. کیانوری نسبت به جریان‌های سیاسی که انگشت روی وابستگی حزب توده گذاشته و به افشای آن پرداخته‌اند، نیز به همین گونه، کینه می‌ورزد.

در همین راستا، آنچه روح مرا از خواندن این خاطرات و مصاحبه وی با روزنامه جمهوری اسلامی^{۱۰} آزار می‌دهد، تلاشی است که وی به ویژه برای بی‌اعتبار ساختن و لکه‌دار کردن برخی از شخصیت‌ها و جریان‌های ملی و چپ دموکرات غیروابسته به کار

می‌برد. چنان گستاخانه به آنان می‌تازد که گوئی وظیفه دارد تا نسل جوان را که از ماجراها اطلاعی ندارد، به گمراهی بکشاند و نسبت به آنان بدبین سازد. کردار کیانوری و نوشته‌هایی که از او برجا مانده است، نشان می‌دهند که شیوه تهمت زنی، اساس فرهنگ سیاسی و اخلاق او را تشکیل می‌دهد. و آئینه تمام‌نمای شخصیت او در طول زندگی سیاسی اش می‌باشد، او در این عرصه سخت بی‌مهابا و گستاخ است.

برای آشنائی خواننده با شیوه‌های اتهام‌زنی و برخورد غیرمسئولانه او در این امر اخلاقی حساس، فقط چند نمونه، به ترتیبی که در «خاطرات» آمده است نقل می‌کنم. در این کار قصدم به هیچ وجه حمایت از این یا آن شخص نیست. و نیز نباید از تذکراتم این احساس به خواننده دست بدهد که کیانوری به هر کس می‌تازد، طرف او حتماً يك شخصیت ملی و یا فرد عاری از عیب است.

الف: در صفحه ۲۱ «خاطرات»، آنجا که انتقادکنندگان از حزب را به شش گروه تقسیم می‌کند، گروه ششم را: «شامل سازمان‌های سیاسی اطلاعاتی امپریالیستی، یعنی دشمنان سوگند خورده مبارزات ملی و مردمی کشورهایمانند کشور ما»، رده‌بندی می‌کند، و بعد آخرین اثر از این دسته را «نوشته کوزیچکین، افسر خائن و فراری سازمان امنیت شوروی به انگلستان» معرفی می‌نماید. سپس سبکسرانه و بی‌هیچ منطقی، فعالیت این گونه «سازمان‌های اطلاعاتی امپریالیستی» را با کسانی پیوند می‌دهد که در دوره‌های مختلف به بررسی و نقد فعالیت‌های حزب توده ایران، دست یازیده‌اند. آن‌ها را افراد و گروه‌هایی می‌شمارد که گویا گوش به زنگ‌اند تا این محافل «آذوقه» برایشان برسانند و آن‌ها قلم برداشته به حزب توده بتازند و به بدگوئی از او بپردازند! نگاهی به لیست او تماشائی است: «در میان نوشته‌های این گروه، تا آنجا که من تاکنون آشنایی پیدا کرده‌ام، نوشته‌های فراریان و ازدگان از حزب توده ایران بیشترین شماره را دارا می‌باشند. این دسته با منشعبین از حزب در ۱۳۲۶ به رهبری خلیل ملکی آغاز و با نوشته افراد ناشناخته‌ای زیر نام «گذشته چراغ راه آینده» و پس از آن با نوشته‌های «فریدون کشاورز» (من متهم می‌کنم)، و «خاطرات ایرج اسکندری»، خاطرات «انور خامه‌ای» و چند اثر دیگر دنبال شده و با «کژراهه» احسان طبری و نوشته‌های «مهدی پرتوی» پایان می‌پذیرد».

در این جمله کوتاه لااقل از خلیل ملکی، فریدون کشاورز، ایرج اسکندری، انور خامه‌ای، احسان طبری و مهدی پرتوی نام برده و آنها را به نحوی در گروه ششم، جا زده

است! خلیل ملکی مدتی در مقام دبیراولی حزب در هیأت اجرائیه موقت قبل از انشعاب بود. ایرج اسکندری از پایه‌گذاران اصلی حزب توده، مدتها دبیر و دبیر اول حزب بوده است. طبری نیز از پایه‌گذاران حزب و مدت‌ها عضو هیأت اجرائیه، دبیر حزب و اندیشه‌پرداز آن بوده است. مهدی پرتوی یکی از دو نفر پایه‌گذار سازمان نوید، عضو هیأت سیاسی و در رأس سازمان مخفی و نظامی حزب قرار داشت. آیا این گونه تهمت‌زنی‌های سخیف و بی‌پایه برای فردی که به ظاهر از حزب توده ایران دفاع می‌کند، نقض غرض نیست؟ يك جوان ناوارد به تاریخ جنبش و مسائل گذشته، از خواندن «خاطرات کیانوری» به جز «قهرمانی»های «پهلوان کیانوری» چه تصویری از حزب توده ایران پیدا می‌کند، وقتی از زبان «قهرمان داستان» می‌شنود که رهبران حزب، منتظرانی بوده‌اند که کوزیچکین‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی امپریالیستی مطالبی بنویسند تا این «فراریان و وازدگان از حزب توده ایران»، با استفاده از آن‌ها به حزب اتهام بزنند و بدگویی کنند!

ب: در صفحه ۷۵، به شهیدزاده، یکی از گروه ۵۳ نفر، که با حزب توده نیامد و همراه با عده‌ای، حزب سوسیالیست را در آغاز دهه ۲۰ تشکیل داد، انگ و ابسته بودن به شرکت نفت انگلیس می‌زند. وقتی پرسشگران سند و مدرک می‌خواهند، جا می‌زند و پس از حرافی‌های بی‌سر و ته، عاقبت چون دلیلی ندارد، می‌گوید: «اطلاع من از وابستگی حزب سوسیالیست آقای شهیدزاده و اتحادیه کارگری یوسف افتخاری به شرکت نفت انگلیس، تشریحات حزبی در سالهای ۱۳۲۵ - ۱۳۲۰ است!» یعنی کشك! «استدلال» کیانوری داستان رویاه و دمش را تداعی می‌کند! کیانوری در همین توضیحات، سر راه مختصر نیشی هم به بزرگ علوی و احسان طبری می‌زند که «در سازمان فرهنگی وابسته به انگلیس‌ها [منظورش خبرگزاری رویتر است] شاغل بودند».

ج: در صفحه ۹۶ می‌نویسد: «آمریکا هم از توی کالج برای خودش يك كادر مخصوص تربیت کرده بود... آمریکایی‌ها از طریق دادن بورس، آن‌ها را به آمریکا می‌فرستادند و این افراد دوست و طرفدار سیاست‌های غرب و آمریکا می‌شدند به خصوص بچه یهودی‌ها را به طور کامل برای جاسوسی می‌فرستادند!» اگر بیاد آوریم که بخش مهم دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا در چارچوب کنفدراسیون جهانی دانشجویان از مخالفان شاه و آمریکا و اکثراً متمایل به مارکسیسم و مائوئیسم بودند و عده‌ای هم به جریان‌های اسلامی گرایش داشتند و هم‌اکنون برخی از آنها در دولت جمهوری اسلامی مناصبی دارند بی‌پایه بودن اینگونه تهمت‌ها

روشن می‌شود. توهین ناجوانمردانه‌ای هم که به جامعه ایرانیان یهودی می‌کند شرم‌آور است. کیانوری مدعی است که هنوز کمونیست و اترناسیونالیست است اما برای هم‌سوئی با جو ضد صهیونیستی حاکم در کشور، از ادای سخنانی که تحقیر نژادی در آن نهفته است ابا ندارد.

د: در صفحه ۱۷۱ در باره انور خامه‌ای می‌نویسد: «پس از ۲۸ مرداد هم خیلی ضعف نشان داد». اما نمی‌گوید چه وضعی نشان داد. ظاهراً جرم خامه‌ای این بوده است که «اورا از طرف رژیم شاه برای تحصیل به فرانسه فرستادند. در روزنامه اطلاعات هم مقاله می‌نوشت!» و «به احتمال زیاد [یعنی دلیلی ندارد، احتمال می‌دهد] با آمریکائی‌ها رابطه داشته است!» دلیل مضحکی که می‌آورد این است: «چون اورا از طرف دانشگاه به ژنر فرستادند!»

ه: از احمد قاسمی که رقیب او بود و بعد هم انشعاب کرد به بدی یاد می‌کند و او را به باد تحقیر می‌گیرد: «قاسمی فردی بود بسیار خودخواه و جاه‌طلب» (صفحه ۱۹۴). «قاسمی حتی لیسانس نداشت، دیپلمه بود و فقط اطلاعات ادبی و مذهبی و عمومی داشت. قبلاً هم خیلی مذهبی و بکلی تیپ مسجد سپهسالار بود». مهندس نادر شرمینی را که با وی خصومت داشت، به باد ناسزا می‌گیرد و از بدرجد او هم نمی‌گذرد: «پدر وی از مهاجرین روسیه بود. ما هیچگاه نفهمیدیم که با چه انگیزه‌ای وارد ایران شد. آیا با روس‌های سفید همکاری داشت یا نه؟ ولی پسرش که به حزب آمد، از آن توده‌ای‌های چپ‌رو و پرحرارت و چون مسئول سازمان جوانان، دکتر رادمنش بود، او از اول دشمن کینه‌توز من شد!» کیانوری در ضمن می‌خواهد وانمود کند، که از همان آغاز فعالیت حزب توده حتی وقتی کیانوری هنوز تازه وارد و کاره‌ای هم نبود و تماس چندانی با رادمنش نداشت، وی چنان با کیانوری خصومت داشت که افراد زیردست خود نظیر شرمینی را علیه او تحریک می‌کرده است! بحدی که شرمینی «از اول دشمن کینه‌توز» او می‌شود! فقط کسانی که بردباری و سلامت نفس رادمنش را می‌شناسند، می‌توانند عمق غرض‌ورزی و شدت یاهه‌گویی کیانوری را بفهمند.

و: ارزیابی او از جبهه ملی شرم‌آور است: «واقعاً جبهه ملی یک کارنامه مثبت در مجموع ندارد. جبهه ملی سوم نیز در اروپا هیچ کار مثبتی انجام نداد. بجز فحاشی و بدگوئی به رژیم شاه، که این را نمی‌توان کار اساسی به حساب آورد. آنها عده‌ای دانشجو را به دور خود جمع می‌کردند و اینها در بازگشت به ایران تسلیم رژیم شدند!»^{۱۱} مستقیم و غیرمستقیم به افرادی که به نحوی و تا حدی در جبهه ملی و جنبش ملی شدن نفت، نقشی داشته‌اند، انگ «آمریکائی» می‌زند، تا کل جنبش ملی مصدق را تخطئه کند. از لحظه‌ای که در باره

جبهه ملی صحبت می کند، مکی، حائری زاده، بقائی و آزاد را «نمایندگان آمریکا در مجلس» می خواند، که «تصمیم گرفتند دور مصدق جمع شوند و او را علم کنند». ^{۱۲} می گوید: از ۱۹ نفر مؤسسين جبهه ملی، (۱۰ نفر به طور مسلم در همان زمان وابستگی مشکوک داشتند) حتی دکتر فاطمی را در ردیف اینها می آورد. می گوید دکتر فاطمی در باختر امروز «مقالات مفصلی در باره آمریکا می نوشت و با شیفتگی آن را کشوری می دانست که برای آزادی بشریت قد برافراشته است. دکتر مصدق هم در دوران اولیه واقعاً تصور می کرد آمریکا می خواهد به آزادی ایران از یوغ انگلیس ها... کمک کند». ^{۱۳} اگر این جرم است، کیانوری به روی خود نمی آورد که قبلاً در روزنامه «بشر برای دانشجویان» ^{۱۴} مقاله بالابندی در ستایش آمریکا و مزایای حضور آنها در ایران نوشته است. اما این حرف ها فی نفسه، نه برای او و نه کس دیگر «جرم» نیست. زیرا این از ویژگی های بسیاری از ملیون در ایران و کشورهای دیگر است که معمولاً برای مقابله با استعمار مسلط، دست دوستی به سوی دولت هایی دراز می کنند که با کشورشان سابقه استعماری نداشته اند. تمایل ملی گرایان به آلمان در جنگ جهانی اول و دوم ریشه در همین شیوه تفکر داشت. حتی بسیاری از افراد و شخصیت هایی که به حزب توده روی آوردند، قبلاً طرفدار آلمان و آرزومند پیروزی آنها بودند. احتمالاً تمایلات شدید خود کیانوری به آلمان هیتلری در جوانی اش، از همین احساسات نشأت می گرفته است. می گوید دکتر بقائی «یک گراننده اصلی و یک عامل بزرگ سازمان جاسوسی آمریکا بود». ^{۱۵} «دلیلی» که می آورد واقعاً شگفت آور است: «به عقیده من بزرگ ترین دلیل این است که کیم روزولت و وودهاس در خاطراتشان از او اسم نمی برند. یعنی او از آن شاه جاسوس هائیسست که نامش باید مخفی بماند!» دلیل وابستگی حائری زاده به باند آمریکایی را این می داند که وی «از اعضای حزب دموکرات قوام و از نمایندگان فرمایشی او در مجلس ۱۵ بود». اما اگر چند سال بعد همین آقای حائری زاده، با پشتیبانی حزب توده، در رهبری جمعیت هواداران صلح قرار می گیرد، علت آن را چنین توضیح می دهد: «او را نمی شناختیم و او را یک فرد مترقی ارزیابی می کردیم!» کیانوری البته زحمتی برای توضیح تناقض گوئی خود نمی کشد. و بالاخره توضیحی که برای شکست نهائی مصدق می آورد جالب است: «مصدق چون نمی خواست که به آمریکائی ها چنگ بیندازد و نمی خواست از مناسباتش با اتحاد شوروی استفاده بکند و تا به آخر فوق العاده جدی و منفی در مقابل شوروی ایستاد، واقعاً به بن بست رسید!» ^{۱۶} درباره مشی و سیاست حزب توده در برابر جنبش ملی شدن نفت

و نسبت به دکتر مصدق، بعداً درنگ بیشتری خواهد شد.

ز: از دکتر غلامحسین صدیقی که به تصدیق صاحب‌نظران از شخصیت‌های پاك و باسواد و دانای کشور بود، يك آدم متعارف و وازده سیاسی می‌سازد. می‌گوید: «از نظر علمی و دانشگاهی، بنظر من، يك چهره کاملاً معمولی داشت و بخاطر مسائل سیاسی او را این همه بزرگ کردند... به قول معروف در شهر کوران يك چشمی پادشاه است» و یا «از نظر سیاسی، اسناد لانه جاسوسی آمریکا، يك مهره پائینی از دکتر صدیقی ارائه می‌دهد. بنظر من دکتر صدیقی را باید در زمره وازدگان جبهه ملی بحساب آورد».^{۱۷}

ح: در باره دکتر شاپور بختیار می‌گوید: «به عقیده من، این آدم از آغاز موجودیتش خرده‌شیشه داشت و از ابتدای فعالیت سیاسی‌اش روابط مشکوکی داشته است».^{۱۸} به همین دلیل ما همیشه با بختیار مخالف بودیم... او نمونه بارزی از افرادی است که به او مأموریت می‌دهند و می‌گویند بیست سال صبر کن تا بگوئیم چه باید بکنی! در اینجا بی‌مناسبت نمی‌دانم عکس‌العمل دکتر سرویس آموزگار را نقل کنم. می‌نویسد آدم باید خل باشد تا به وی بگویند: «داداش جان، بیست سال صبر کن، مرتب زندانت برو، به نان شب‌ات محتاج بمان، قادر به پرداخت قسط وام خانه خود نباش، تا به حدی که هم بندانت بی‌خبر از تو، اقساط وام ترا بپردازند. با قرض و قوله زندگی کوچک خود را بگردان و حتی حقوق بازنشستگی (معاونت وزارت کار) را از حکومت نپذیر. انواع محرومیت‌ها را تحمل کن و با آن همه شایستگی، بالاخره در يك شرکت کوچک بافندگی مدیرعامل شو، انشاءالله سر پیری، وقتی هیچ کس دیگر حاضر نشد که به میدان بیاید، از تو خواهیم خواست که با قبول سمت نخست‌وزیری، آنهم از نوع بی‌اجر و پاداش آن، به ما خدمت کنی»!^{۱۹}(۴)

ط: کنفدراسیون جهانی دانشجویان و همه جریان‌های سیاسی با گرایش مائوئیستی را به لجن می‌کشد. می‌گوید: «سرمایه‌گذاری اصلی روی این جریان از سوی چینی‌ها بود و البته سرویس‌های (اطلاعاتی غرب نیز نقش مهمی داشتند)».^{۲۰} می‌گوید: «من یقین دارم که در تمام این گروه‌های مائوئیستی، سرویس‌های اطلاعاتی غرب دست داشته‌اند. این امر بخصوص در مورد سازمان انقلابی و حزب رنجبران و اتحادیه کمونیست‌ها صادق است!»^{۲۱} کیانوری اینجا نیز از ارائه سند و مدرک سر باز می‌زند و زحمت آن را هم بخود نمی‌دهد. البته تصور اینکه دشمن در این سازمان‌ها به ویژه در کنفدراسیون که يك سازمان باز و علنی بود، رخنه کرده باشد، غیرممکن نیست. امری که در حزب توده ایران هم که سازمان مخفی

بود پیش آمده بود و کیانوری نام و نشان عده‌ای را می‌دهد که به قتل رسیدند. اما از این نکته سوءاستفاده شود، تا کل این جریان‌ها را زیر سؤال برده و در ذهن خواننده بدبینی بوجود آورد، آن بی‌اخلاقی سیاسی است که کیانوری از توسل به آن، هیچ وقت پروائی نداشته است. ك: می‌گوید: «امپریالیسم هم عوامل خود را در کنفدراسیون داشت که دو مهره سرشناس آن قطب‌زاده و بنی‌صدر بود». ^{۲۱} وقتی پرسشگران دلیل او را برای اثبات ادعای او می‌خواهند، می‌گوید: «این نظریه بر پایه تجربه و شم سیاسی ما بود!» آخر کجا در دنیای متمدن دیده شده است که براساس «شم سیاسی» به شخصیت‌های سیاسی يك کشور تهمت همکاری با امپریالیسم زد؟ جز در کشورهایی نظیر ایران که قبح این کارها را از میان برده‌اند! اگر کیانوری واقعاً به ادعای خود باور دارد، در این صورت توضیح بدهد که چرا حزب توده در انتخابات مجلس خبرگان به این «مهره سرشناس امپریالیسم» رأی داد؟ چرا با توسط و توسل به این و آن، موقعی که بنی‌صدر رئیس جمهور بود، در تب و تاب ملاقات با وی بود و از جمله اخبار مربوط به تدارك کودتای نوژه را که در پرسش و پاسخ‌هایش، «توطئه امپریالیستی» می‌نامید، در اختیار چنین «مهره سرشناس امپریالیستی» قرار می‌داد؟ روشن است که کیانوری در اینگونه گزافه‌گویی، از جو موجود در جمهوری اسلامی بهره‌برداری می‌کند و خوب می‌داند که اینگونه برخوردها خریدار دارد و خوش آیند خیلی‌هاست. واقعاً سنگ را بسته و سگ را رها کرده‌اند.

از آنجا که جوانان میهن ما آقای کیانوری را از گذشته نمی‌شناسند، ممکن است از گفتار من تصور کنند که این تهمت‌زنی‌ها و بدنام کردن افراد و جریان‌های سیاسی ایران از سوی وی، خاص این «خاطرات» و احياناً ناشی از شرایط و تنگناهایی باشد که طی آن، مصاحبه ترتیب داده شده است. اما علت چنین نیست. البته کیانوری روی فرصت‌طلبی، اینجا و آنجا مطالبی می‌گوید که خوشایند مقامات و در جهت سیاست آنهاست. (۵) اما قباحت کار وی و غرض‌ورزی‌هایش، فراتر از این ملاحظات است. چنانکه گفتم، روش تهمت‌زنی غیرمسئولانه، اساس فرهنگ سیاسی وی را در طول حیات سیاسی‌اش تشکیل می‌دهد. کافیسست به نوشته‌های او در دوران قبل و بعد از انقلاب نظری بیفکنیم. به همین نامه مشترك سه عضو هیأت اجراییه در بهمن ۱۳۳۲، خطاب به سایر اعضای کمیته مرکزی خارج کشور که ما در نشریه «راه آزادی» (شماره ۲۲ تیرماه ۱۳۷۱) منتشر کرده‌ایم و با موافقت کیانوری در صفحات ۳۰۷ تا ۳۳۵ کتاب خاطرات وی عیناً آمده است، نگاه کنید. ببینید چگونه

کیانوری، چشم در چشم به سایر اعضای هیأت اجرائیه توهین می کند و تهمت می زند. دکتر بهرامی، دکتر جودت و دکتر یزدی در نامه مشترک چنین می نویسند: «جلسات ما واقعاً دیگر غیر قابل تحمل شده بود و ناسزاهای کیانوری مثل ریگ باریدن گرفت: دزد، بیشرف، جاسوس امپریالیسم، از کلمات عادی او بشمار می رفت، «اگر خودت جاسوس نباشی برادرت جاسوس است» (اشاره ای به یزدی). زنت جاسوس است (جودت) مادرت جاسوس است (شرمینی). خلاصه کسی از تو جاسوس است! و اینها نسبت هائیت که کیانوری به ما می دهد.»!

در نامه ای که بتاريخ دوم مارس ۱۹۷۸ (۱۲ اسفند ۱۳۵۶) به هیأت اجرائیه حزب توده نوشته ام و بعدها به صورت ضمیمه شماره ۲ در جزوه «نامه سرگشاده به کمیته مرکزی حزب توده ایران» منتشر شده است، به نمونه هائی از این روش تهمت زنی کیانوری اشاره کرده و وی را از بانیان مکتب تهمت زنی در حزب شمرده ام. نامه در رابطه با خیزش بی سابقه و پرشور مردم تبریز بود، که هیأت اجرائیه آن را ساخته و پرداخته ساواک دانسته بود (بعداً فهمیدم که اعلامیه را خود کیانوری نوشته است). من در آن نامه، اضافه بر مسأله تبریز به دیگر نوشته های کیانوری که در همین سمت و سو بوده است، اشاره کرده ام. چون نامه طولانی است، در اینجا به ذکر یکی دو جمله پایانی کفایت می کنم:

«... رفیق کیانوری صریحاً آموخته است که سفسطه بکنیم. همانطوریکه مثلاً رفیق ف. بعنوان نمونه می کند. درست است که در موارد استثنائی و حالات ناگزیر ممکن است آدم اجباراً سفسطه بکند. اما در چنین مواردی [که نمونه های آن را قید کرده ام] آیا نباید شهامت آنرا داشت و گفت که اشتباهی رخ داده است، و آنرا با توضیحی در شماره بعدی اصلاح نمود؟ چرا غلط کاری ها و اشتباهات رفقا را ما باید مجبور باشیم با سفسطه توضیح بدهیم؟

بطور کلی در مقالات رفیق کیانوری، اتهامات ساواکی، عامل امپریالیسم و سیا به سازمانها و افرادی که با ما مخالف هستند، فراوان دیده می شود و بحق و با نهایت تأسف باید گفت که رفیق کیانوری یکی از بانیان و مروجین این شیوه نادرست مبارزه با مخالفین سیاسی است.

ضرر بزرگ آن خراب کردن و بدآموزی کادرهای جوان حزبی است که بدبختانه در فعالیتهای روزمره و تبلیغاتی خود همین شیوه را تکرار می کنند. ایراد اساسی ما به این شیوه، آن است که اساساً مبارزه ایدئولوژیک را با مخالفین با شیوه های مبتذل و عقب مانده تهمت زدن ها، لکه دار ساختن ها جانشین می سازد و از این راه به حیثیت و اعتبار حزب ما بعنوان

حزب مارکسیستی لطمه‌های جدی وارد می‌سازد.

رفقای گرامی هیأت اجراییه، آیا به این تذکرات و انتقادات من که تماماً صادقانه و در راه خیر و صلاح حزب است توجه خواهد شد؟ آیا هیأت اجراییه ما در شرایط کنونی در وضعی هست که بتواند کمکی در اصلاح سبک و بهبود کار در این جهاتی که مطرح کردم بنماید؟ شخصاً امید چندانی ندارم. ولی وظیفه حزبی و وجدانی من نوشتن و تذکر دادن آنهاست. به امید پاسخ روشن کننده شما. بابک»

کیانوری، در سال‌های بعد از انقلاب نیز، همین شیوه را دنبال کرده است. کافی است به «پرسش و پاسخ‌ها» و نوشته‌های وی در این مورد نظری افکنده شود. کیانوری با خط کشی ساده «انقلاب» و «ضد انقلاب» همه نیروها و شخصیت‌های سیاسی کشور را به دو جبهه تقسیم می‌کند. معیار تشخیص انقلاب از ضد انقلاب هم، موافقت یا مخالفت با جمهوری اسلامی، یا «خط امام» بود. (۶) کیانوری از آن، تعبیر و تفسیر ذهنی و من‌درآوردی خود را داشت که با واقعیت خط امام که تحقق ولایت مطلقه فقیه است، سنخیتی نداشت. کیانوری با حرکت از این معیار، بخش مهمی از جریان‌های سیاسی و احزاب و شخصیت‌هایی را که در انقلاب بهمین شرکت داشتند، به صفوف مختلف دشمن می‌راند. کیانوری در گزارش به پلنوم هفدهم، «نیروهای مشخص جبهه براندازی در درون کشور» را چنین توصیف می‌کند: «ستون پنجم سیاسی آمریکا که به صورت گروهک‌های فاشیست‌مآب چپ‌نمای چینی - آمریکایی، مانند «رنجبر»، «بیکاری‌ها»، «اتحادیه کمونیست‌ها»، «کومله»، جناح قاسملو در حزب دموکرات کردستان ایران...!» وی در تقسیم‌بندی جناحی خود، طیف دیگری از نیروهای سیاسی را: «نیروهای جبهه سازش و تسلیم» نام می‌دهد، که «هدف فوری و مبرم آنان با هدف حداقل جبهه براندازی، یعنی امپریالیسم و ضد انقلاب کاملاً منطبق» است. وی «جبهه ملی و گروه‌ها و گروهک‌های وابسته به آن، نهضت آزادی، دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور و گروه‌های کوچک‌تری مانند «جاما» و نظایر آن...» را، سازمان‌های سیاسی مشخص این اردوگاه معرفی می‌کند. اگر واقعاً بخواهیم تمامی آن تهمت‌ها و بهتان‌هایی را که کیانوری در چهار سال اول فعالیت حزب توده بعد از انقلاب به مخالفان سیاسی‌اش زده است، نقل کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. منظورم از این اشاره کوتاه، این بود تا ملاحظه شود زبان کیانوری در خاطراتش، نه چیزی استثنایی، بلکه زبان همیشگی اوست و شیوه برخوردش به مسائل، همان روال دائمی زندگی سیاسی‌اش می‌باشد.

حسرت زدگانی که هنوز از نوستالژی حزب توده رها نشده‌اند. کسانی که همچنان دلبستگی عاطفی آنها با حزب توده، یا باورهای ایدئولوژیک و تعصب آلود، آنان را هنوز از برخورد جدی انتقادی و بررسی پایه‌ای به گذشته باز داشته است. با خواندن خاطرات کیانوری و مصاحبه‌اش با روزنامه جمهوری اسلامی، اظهار شعف می‌کنند که رهبرشان همچنان از مارکسیسم - لنینیسم و اتحاد شوروی، از سیاست گذشته حزب دفاع می‌کند. خوشحال‌اند که وی گاهی پر خاشجویانه با پرسشگران درمی‌افتد. این عزیزان ترجیح می‌دهند فراموش کنند که مقطع زمانی که چنین دفاع و پر خاشگیری ارزش داشت، ده سال پیش بود، که جان ده‌ها نفر در بازی بود، نه حالا. مع‌هذا، انگیزه مسرت آنها برای من قابل فهم است. زیرا برای اینان، کیانوری و هنجارهای وی، آئینه است که در آن، سیما و گذشته خود را باز می‌یابند که با آن هنوز مرزبندی نکرده و بطور واقعی به نقد آن نپرداخته‌اند. اما گاه دیده می‌شود، افراد دیگری، بخاطر تعلق به طیف چپ، علی‌رغم انتقادهای خود به خاطرات کیانوری، به نوعی، در همان موضع توده‌ای‌های نوستالژی زده قرار می‌گیرند، که بویژه تأسف آور و قابل تعمق است. این امر نشان می‌دهد، بازی‌ای که از طریق «خاطرات» کیانوری پای چپ ایران و به ویژه چپ دموکرات ایران را به میدان کشیده است، از چه اهمیتی برخوردار است. (۷) اما میدان عمل به مراتب از حیطة چپ‌های ایران فراتر می‌رود و بخش عظیمی از جوانان مبارز کشور را دربر می‌گیرد. زیرا افزون بر آن‌ها، نباید از اثرات منفی احتمالی آن بر روی نسل جوان، با توجه به تبلیغ نسبتاً گسترده‌ای که از طریق مطبوعات و انتشار وسیع کتاب خاطرات کیانوری، صورت می‌گیرد، غافل ماند. زیرا آنچه بر زبان کیانوری جاری می‌شود، نتیجه‌ای جز ماندن نسل جوان و بدبین کردنشان نسبت به جریان چپ‌های دموکرات و اندیشه‌های راهنمای آنان ندارد. نسلی که در برابر بن‌بست‌های موجود، در جستجوی چنان راه‌حل جانشینی است که قادر باشد عدالت اجتماعی را همراه با آزادی و دموکراسی، بر بستر استقلال ملی متحقق سازد. نسل جوان کشور ما، بیش از اسلاف خود به عامل استقلال مقید است و این مقوله، در فرهنگ سیاسی‌اش عمیقاً جای گرفته است.

آنچه کیانوری می‌گوید و از آن دفاع می‌کند جز تأثیر مخرب و مایوس کننده‌ای در این توده‌های وسیع جوان نخواهد داشت. زیرا عمل جاسوسی و سپس تئوری بافی برای توجیه آن، هر قدر «محکم» باشد و تحت هر عنوان به اتکاء هر ایدئولوژی، جز حس نفرت و بدبینی، عایدی برای آنان ندارد.

دفاع جزم گرایانه و ابتدائی کیانوری از اتحاد شوروی که سال‌هاست به علت بن‌بست همه‌جانبه، به طور برگشت‌ناپذیر فروپاشیده، شگفت‌انگیز است.

هنوز روایت او از فروپاشی اتحاد شوروی، بر محور توطئه امپریالیستی و خیانت گوریباچف و یلتسین دور می‌زند. و آن را ناشی از: «تلاش خیلی طولانی و نقشه‌دار امپریالیسم جهانی و استفاده از خیانت‌های گروهی از رهبران تازه بدوران رسیده و از بین رفتن کادرهای قدیمی به طور کامل» می‌داند.

آن گونه که کیانوری از کمونیسم و «سوسیالیسم واقعاً موجود» دفاع می‌کند، عملاً ضد تبلیغ و مصداق دوستی خاله خرسه است. زیرا آنچه نسل جوان لازم دارد، شعار دادن و هیاهو کردن نیست. بلکه يك تحلیل واقعی از علل فروپاشی شوروی و ریشه‌یابی آن از همان اکتبر ۱۹۱۷ است. کیانوری بجای نشان دادن اشکالات ریشه‌ای و معرفتی لنینیسم، که منجر به خشکاندن درخت آزادی شد؛ بجای انگشت گذاشتن روی معایب و مفاسد ناشی از سیستم تک‌حزبی و رژیم استبدادی که به سرکوب دگراندیشان و سرانجام به جمود جامعه انجامید؛ بجای توضیح علل رشد بوروکراسی و فساد گسترده که به از خود بیگانگی شهروندان و مآلاً بی‌اعتمادی توده‌های مردم نسبت به حکومت گران منجر شد، تنها توطئه امپریالیستی و «خیانت» این و آن را می‌بیند و جز این توضیحی ندارد. حال آنکه بدون يك چنین تحلیل اساسی، نمی‌توان اندیشه‌رهنمای نو، یا راهی که اصیل و ایرانی باشد به جوانان کشور ارائه داد. منتهی ذهن توطئه‌گر کیانوری، بیشتر از این قادر نیست.

تحولات امیدبخشی که هم‌اکنون در لهستان و مجارستان و برخی دیگر از کشورهای اروپای شرقی مشاهده می‌گردد و حاکی از پیشرفت گرایش چپ آزادی‌خواه و عدالت‌جو در جامعه است، به معنای برگشت به «سوسیالیسم واقعاً موجود» و استقرار مجدد آن نظام ظالمانه و توتالیتاریستی نیست. بلکه پژواک خشم بحق مردم در قبال سرمایه‌داری بی‌بند و بار لجام گسیخته و مافیائی است که جای نظام توتالیتر گذشته را گرفته و فقر و محرومیت را دوجندان کرده است. با این تفاوت که اکنون مردم می‌توانند با رأی خود، حکومت و نمایندگان مطلوب خود را آزادانه انتخاب کنند. درست است که کادرهای رهبری در بسیاری موارد، اعضای سابق احزاب کمونیست رژیم‌های توتالیتر گذشته هستند. اما این افراد از درون، دچار تحولات و تغییرات ذهنی بنیادی شده و با ایدئولوژی کمونیستی و نظام معروف به «سوسیالیسم واقعاً موجود» و اقتصاد بوروکراتیک دولتی و «دیکتاتوری پرولتاریا»، کاملاً بریده و با آن‌ها

مرزبندی کرده‌اند. این‌ها بیشتر از تبار جریان‌های سوسیال دموکرات نوع اروپایی هستند. در بررسی خاطرات کیانوری، به يك جنبه دیگر آن برمی‌خوریم که بسیار منفی و مضر است: کیانوری تاریخ و واقعیت‌ها را، آنگونه که هستند و شرط تاریخ‌نگاری است، روایت نمی‌کند. بلکه آنچه‌آن می‌پرواند که طرح از پیش ساخته و شمای فکری او بدان محتاج است! لذا به تحریف تاریخ و مخدوش کردن واقعیت‌ها می‌پردازد. بدین جهت «خاطرات» او فاقد ارزش تاریخی و قابل استناد نیست. در جریان مرور به خاطرات کیانوری و نقد بخش‌های عمده آن، به طور مشخص این جنبه آن را نشان خواهم داد. هدف من، مجادله شخصی با وی نیست. سعی خواهم کرد تا آنجا که دانسته‌های من اجازه می‌دهند به تاریخ، به شخصیت‌ها و حوادث، برخوردی عینی و متصفانه داشته باشم. نسل جوان کشور ما باید گذشته‌های ناروشن تاریخ خود را بشناسد. باید با ضعف‌ها و توانایی شخصیت‌های تاریخ معاصر ایران آشنا شود. زیرا در تاریخ قهرمانان بی‌عیب و انسان‌های ناموفق عادی وجود ندارند. نسل جوان باید علل شکست‌ها و نقش واقعی نیروهای سیاسی مختلف، از چپ‌ها گرفته تا مذهبی‌ها و ملی‌ها آشنا شود. و این تحلیل نباید کینه‌توزانه و انتقام‌جویانه باشد.

نقدی که قصد دارم بر خاطرات کیانوری بنویسم، با چنین انگیزه و بخاطر همین نسل جوان است. باید کوشید گذشته را صادقانه و روشن تصویر کرد و از انتقاد و انتقاد از خود نهراسید، تا گذشته چراغ راهنمای امروز و آینده باشد. اما کیانوری، همان‌گونه که قبلاً تأکید کردم، چون می‌خواهد آخر عمری خود را قهرمان و مبری از عیب جلوه‌گر سازد، به توجیه و لاپوشانی خطاهای بزرگ حزب توده ایران می‌پردازد که در بزنگاه‌های تاریخی، نظیر ماجرای آذربایجان و جنبش ملی شدن نفت در برابر منافع ملی قرار گرفت و تا مرز خیانت به منافع ملی گام برداشت.

پانویس‌های پیشگفتار

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، انتشارات اطلاعات، سال ۱۳۷۱، صفحه ۱۴۰.
۲. منبع ۱، صفحه ۴۰۹.
۳. منبع ۱، صفحه ۵۴۴.
۴. منبع ۱، صفحه ۵۴۵.
۵. منبع ۱، صفحه ۴۶۱.

۶. منبع ۱، صفحه ۴۹۴
۷. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۷۱۷۶، ۱۷ آذرماه ۱۳۶۲
۸. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۷۱۸۱، سه‌شنبه ۲۲ آذرماه ۱۳۶۲
۹. منبع ۱، صفحه ۵۴۶
۱۰. روزنامه جمهوری اسلامی، «مصاحبه اختصاصی با کیانوری»، دیماه ۱۳۷۱. این مصاحبه طی ۱۴ شماره مسلسل منتشر شده است.
۱۱. منبع ۱، صفحه ۴۲۲
۱۲. منبع ۱، صفحه ۲۱۱
۱۳. منبع ۱، صفحه ۲۱۲
۱۴. نشریه بشر برای دانشجویان در سال‌های فعالیت علنی حزب توده منتشر می‌شد و کیانوری صاحب امتیاز آن بود.
۱۵. منبع ۱، صفحه ۲۳۶
۱۶. منبع ۱، صفحه ۲۱۸
۱۷. منبع ۱، صفحه ۴۲۵
۱۸. منبع ۱، صفحه ۴۲۶
۱۹. مجله روزگار نو شماره ۱۳۵، صفحه ۴۲
۲۰. منبع ۱، صفحه ۴۳۵
۲۱. منبع ۱، صفحه ۴۲۲

پانوشته‌های ویرواستار

- (۱) استناد - صحبت‌هایی به آقای «حافظ اسد» بدون مدرک و دلیل البته نمی‌تواند سندیت داشته باشد و نویسنده چند سطر بعد، با پذیرش جاسوسی اعضای حزب توده، صحت اظهارات آقای مهندس موسوی نخست‌وزیر وقت را مورد تأیید قرار داده است. ن
- (۲) اینکه نویسنده آقای ایرج اسکندری را شخصیتی ملی می‌دانند البته به خود ایشان و تعریفی که از عنصر ملی دارند برمی‌گردد. ولی عملکرد تمامی رهبران حزب توده و تعلق خاطر اولیه و اولویت آنها به شوروی و منافع آن قبل از منافع ایران (که ماجراهای زیادی را مردم در جریان فعالیت حزب توده شاهد بوده‌اند از جمله اولویت منافع شوروی بر منافع مردم ایران در ماجرای نفت شمال) مانع از آن می‌شود که ما آقای ایرج اسکندری را عنصری ملی بدانیم. ن
- (۳) آقای امیر خسروی از سویی ارائه محرمانه‌ترین اطلاعات سیاسی - نظامی کشور را به شوروی از سوی افرادی چون ناخدا افضلی، عطاریان، کبیری و دیگران در هنگام جنگ تحمیلی عراق و در دورانی که شوروی منبع اصلی تسلیح نظامی و اطلاعاتی عراق بود، تأیید می‌کند و از سوی دیگر آنها را شریف و میهن‌دوست؟! می‌داند. حل این تعارض البته به عهده خود نویسنده است. ن
- (۴) خوانندگان عزیز توجه دارند که این نظرات و قضاوت‌های شخصی راجع به بختیار، نظرات آقای سیروس آموزگار است. ن
- (۵) اینکه به زعم نویسنده، کیانوری مطالبی بگوید که به اصطلاح وی «خوشایند مقامات و در جهت سیاست

آنهاست» مطلبی است که نیاز به اثبات دارد. اعترافات کیانوری، بیش از آنکه خوشایند کسی باشد، از فاجعه تلخ «از میان رفتن قبح جاسوسی و سرسپردگی به نفع بیگانه و علیه میهن خود» خبر می‌دهد. از سوی دیگر، ساده پنداشتن مقام‌های جمهوری اسلامی که هر سخنی را تنها به شرط آنکه «خوشایند» آنها باشد، بپذیرند، مطلبی است که آقای امیر خسروی باید در باره آن و دلایل این ادعای خود توضیح دهند. ن

(۶) بر آگاهان سیاسی و کسانی که جریانات سالهای اولیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی را تعقیب می‌کنند پوشیده نیست که ادعای حمایت حزب توده از «خط امام» که شعار اصیل همه نیروهای مسلمان و وفادار به آرمان‌های انقلاب اسلامی در آن مقطع زمانی بود، حرکتی تاکتیکی و مکارانه به منظور نفوذ و کسب پایگاه و وجهه مردمی بود. چه، اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین ویژگی «خط امام»، تقید به اسلام بوده و هست و یک حزب مارکسیست - لنینیست هیچگاه نمی‌تواند با اندیشه الحادی، مدعی پیروی از خط امام باشد. ادعای حزب توده در دفاع از خط امام همان هنگام نیز مورد تمسخر نیروهای اصیل انقلاب و وفاداران به آرمان‌های حضرت امام(ره) قرار می‌گرفت و عجیب آنکه آقای امیر خسروی از این نکته غافل مانده‌اند. ن

(۷) بازگو شدن «خاطرات» کیانوری نه یک بازی، بلکه واگو کردن بخشی از تاریخ غمبار این سرزمین است که گروهی تحت اندیشه‌های مارکسیسم و با داعیه حمایت از طبقه کارگر، به ورطه جاسوسی علیه منافع میهن و مردم خود می‌غلتند. بنابراین نویسنده نمی‌تواند و نباید نسل کنونی این سرزمین را از اطلاع و آگاهی به تاریخ گذشته کشور خود محروم بداند. زیرا اگر بپذیریم که حزب توده نقش فعالی در بعضی مقاطع حساس کشور ما بازی کرده است (مثلاً تحولات سال‌های ۳۲-۱۳۲۹) و در درون حزب توده نیز اشخاصی مثل کیانوری بازی گردان اصلی بوده‌اند، باید این نکته را نیز قبول کنیم که آشنایی نسل کنونی میهن ما با خاطرات کیانوری، آگاهی آنان از تاریخ سرزمینشان است و کسی نمی‌تواند این حق طبیعی را از مردم سلب کند. البته واژه «چپ دموکرات»، واژه جدیدی از فرهنگ سیاسی ایران است که نویسنده خود باید توضیح بیشتری در باره آن بدهند. ن

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

باب اول

از آغاز تا تدارک کودتا علیه

حکومت دکتر محمد مصدق

توضیح

در پیشگفتاری که به نظر خوانندگان رسید، کوشیدم تا فضای عمومی خاطرات کیانوری را از جهاتی توصیف کنم. تعهد کرده بودم که در بررسی بخش‌های مختلف آن، احکام اساسی مطرح شده در پیشگفتار را روی موضوعات مشخص توضیح دهم. با توجه به انبوه تحریفات تاریخی و ادعاهای خلاف حقیقت موجود در «خاطرات»، که گاه در یک صفحه حتی در یک سطر از چند مورد تجاوز می‌کند؛ و با در نظر گرفتن اینکه بسیاری از این خلاف‌گوئی‌ها به توضیحات مفصلی نیاز دارد؛ و برای پرداختن به همه آن‌ها، تألیف کتاب پرحجم‌تر از اصل «خاطرات» ضرورت دارد. لذا در این نقد، دامنه کار خود را اولاً - به طور عمده روی مهم‌ترین مسائل متمرکز خواهم کرد. ثانیاً - اساساً به مسائلی خواهم پرداخت که اطلاعاتم از موضوع نسبتاً کافی باشد. ثالثاً - بیشتر به مطالبی می‌پردازم که به حزب توده ایران مربوط می‌شود. با این امید که سایر جریانات سیاسی، نظیر طرفداران جبهه ملی، یا سوسیالیست‌های نیروی سومی و یا افراد و شخصیت‌هایی که مورد اهانت و تهمت قرار گرفته‌اند، اگر در قید حیات‌اند، شخصاً و گرنه دوستداران آن‌ها، پاسخ‌ها و توضیحات لازم را بدهند و از شرف و حیثیت سیاسی کسانی که در میان ما نیستند، به دفاع برخیزند. یادآوری این نکات را از این جهت لازم می‌شمرم تا تصور نشود که ایرادات من به خاطرات کیانوری فقط آن مواردی است که به نقد کشیده‌ام. رابعاً - کار خود را مطابق با فصل‌بندی کتاب و با مرور بر مطالب عمده هر فصل دنبال می‌کنم و امیدوارم از این راه کمک مشخص‌تری به خواننده «خاطرات» کرده باشم.

فصل اول

خانواده، نوجوانی و جوانی

در این فصل دو نکته بیش از همه توجه مرا به خود جلب کرد، که درعین حال دو روی يك سکه‌اند. خودنمائی و خودستائی و تجلیل از خانواده از يك سو، و پوشاندن عیب‌ها و توجیه نقاط ضعف و خطاهای خود و خویشاوندان از سوی دیگر. کیانوری با نقل یکی دو حادثه اتفاقی و بی‌اهمیت، گذشته‌ای از خود می‌سازد که گوئی از همان ۷ - ۸ سالگی در تظاهرات «ضد انگلیسی» شرکت کرده، از ۱۰ - ۱۲ سالگی «سمپاتی و علاقمندی به شوروی و انقلاب آنجا» پیدا می‌کند! به روایت او، از همان دوران، «نخستین گرایش» وی به «تمایلات کمونیستی و چپ»، آغاز می‌شود! علت آن هم رفت و آمد عزت‌الله سیامک به خانه آن‌ها و از قرار صحبت‌هائیکه بین سیامک و کامبخش پیش آمده است! کسانی که عبدالصمد کامبخش را از نزدیک می‌شناسند و به درجه احتیاط کاری و مآل‌اندیشی او واقف هستند، مسلماً به حرف‌های کیانوری پوزخند می‌زنند. زیرا می‌دانند کسی چون کامبخش، در اوج دیکتاتوری رضاشاه، آنهم در شرایطی که خود او و سیامک نظامی و غرق در فعالیت کاملاً مخفی کمونیستی و در ارتباط با کمیترن‌اند، هرگز به چنین بی‌احتیاطی تن نمی‌داد که آن‌چنان در باره شوروی به گفتگو بنشینند که طفل ۱۰ ساله از شنیدن آن‌ها، نخستین گرایش‌هایش به کمونیسم و چپ آغاز گردد، و «علاقه‌اش به شوروی هر روز بیشتر شود».^۱

کیانوری بدون آنکه توجهی به تناقضات گفتارش بکند، اینجا و آنجا اذعان دارد: «نه کامبخش و نه سیامک هیچ‌گاه مستقیماً با من در باره کمونیسم صحبت نمی‌کردند». چنانکه در توضیحات بعدی روشن‌تر خواهد شد، اساساً بعید بنظر می‌رسد که با وضعی که داشتند حتی غیرمستقیم با او در باره این مسائل صحبت کرده باشند. از همان نوشته کیانوری برمی‌آید که چنان ذهن غیرسیاسی داشته که حتی در دوران جوانی، وقتی که در دانشکده فنی درس می‌خواند و هواداران ارانی در دانشگاه تهران فعال بودند، باز هم به گفته خودش «کامبخش هیچ وقت در این زمینه با [کیانوری] حرف نمی‌زد». ^۲ این نقل، از يك سو شدت احتیاط کاری کامبخش را که به آن اشاره می‌کردیم می‌رساند، که حتی در جوانی کیانوری، از صحبت سیاسی با او پرهیز می‌کرده است، و از سوی دیگر، غیرسیاسی بودن او را می‌رساند. به نحوی که بنا به اقرار خودش، حتی همشاگردی‌های او در دانشکده فنی نظیر انور خامه‌ای و مکی نژاد که با ارانی رابطه داشته‌اند، مطالبی در این باره «هیچ وقت به [او] لو نمی‌دادند». ^۳ جالب توجه است که در همین زمان، در دانشکده فنی، اعتصاب مهمی رخ می‌دهد که طبق نوشته خامه‌ای به دستگیری مکی نژاد و عده‌ای دیگر و بالاخره تغییر رئیس دانشکده می‌انجامد. دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو در خاطرات خود می‌نویسد: این اعتصاب را «انور خامه‌ای و مکی نژاد و محمود نوائی و عزت‌الله عتیقه‌چی سامان دادند». ^۴ کیانوری در خاطرات خود حتی اشاره‌ای هم به این ماجرا نمی‌کند. امیدوارم انور خامه‌ای که در قید حیات است، در این باره گواهی روشن‌کننده‌ای بدهد. لذا وقتی پرسشگر در باره فعالیت سیاسی او در این دوره سؤال می‌کند، از آشنائی خود با محمدرضا قدوه که در دانشسرای عالی درس می‌خواند، از طریق آشنا شدن در مسابقات والیبال شروع می‌کند و افسانه می‌سازد. می‌گوید يك بار قدوه به او پیشنهاد می‌کند به جلسه دوستان او برود که «مسائل جامعه‌شناسی» را مطالعه می‌کنند. از این گروه نام «سجادی‌ها (مجتبی و مرتضی)، محمود نوائی و نصرت‌الله جهانشاهلو» را می‌برد. به گفته او در این جلسات از جمله کتاب «اصول کمونیسم بوخارین» را می‌خواندند. احتمال دارد این داستان را بر پایه اطلاعاتی که از خاطرات دیگران بدست آورده است، سرهمبندی کرده باشد. در خاطرات جهانشاهلو که از فعالان درجه اول دانشجویی این دوره و گرداننده این جلسه تعلیماتی بوده است و در باره آن و شرکت کنندگان جلسه اطلاعات می‌دهد، سخنی از کیانوری در میان نیست. من برای اطمینان بیشتر از صحت و سقم حضور و شرکت کیانوری در فعالیت‌های دانشجویی آن دوره

و مشارکت احتمالی او در این جلسات آموزشی، کتباً از نصرت‌الله جهانشاهلو سؤال کردم. کوتاه شدهٔ پاسخ او را به اطلاع خوانندگان می‌رسانم: «دوست ارجمند جناب آقای امیر خسروی... و اما در باره حوزهٔ دانشجویان و رابطهٔ آن با آقای کیانوری و آنچه ایشان در خاطراتشان نوشته‌اند:

۱- نشست حوزه دانشجویان تنها در خانه من برپا می‌شد. آقای کیانوری هموند ما نبودند تا در نشست ما شرکت کنند.

۲- ... ما با ایشان هیچ‌گاه نه در نشست حوزه شرکت کردیم و نه کتابی خوانده‌ایم.

۳- در آن سال که دانشجویان دانشکده فنی اعتصاب کردند، آقای کیانوری دانشجویی سال یکم بود، اما در اعتصاب دانشجویان شرکتی نداشت.

۴- در پرونده ۵۳ تن در اداره سیاسی شهربانی، آقایان عبدالصمد کامبخش - انور خامه‌ای - تقی مکی‌نژاد - مجتبی سجادی - احسان‌الله طبری، نه تنها چیزی را فراموش نکردند بلکه همه را نوشتند و گفتند و از هر کسی که کوچکترین اظهارنظر ساده کرده بود نیز یاد کردند. اگر آقای کیانوری حتی به گونه‌ای ساده با گروه ما ارتباطی داشت، بی‌گمان از او هم می‌گفتند و می‌نوشتند. اما هیچ نامی از ایشان نیست. آرزومند کامیابی شما. نصرت‌الله جهانشاهلو. ۲ تیرماه ۱۳۷۲».

کیانوری احتمال می‌دهد که نزدیک شدن قده به کیانوری به اشاره کامبخش بوده است.^۵ در این صورت، چگونه است که کامبخش که بنا بنوشته انور خامه‌ای «رابط» تشکیلاتی او هم بوده است، برای نزدیک شدن به کیانوری، به انور خامه‌ای، که همکلاس کیانوری بوده است، اشاره‌ای نمی‌کند؟ پاسخ شاید این باشد که کیانوری چون معمولاً برای ادعاهای خود، از مرده‌ها شاهد می‌آورد، اینجا نیز بسراغ مرحوم قده رفته است، نه انور خامه‌ای!

به همین روال، کیانوری به داستان‌سرایی ادامه می‌دهد تا برای دوران تحصیلی‌اش در آلمان سابقه «ضد فاشیستی» جور کند. البته تحقیق در باره گفته‌های او غیرمقدور است. آن بنائی که خود وی نامش را بخاطر ندارد و یا آقای گونزالس که از وی نیز مسن‌تر بوده، حالا هفت کفن پوسانده‌اند. اما آنچه صادقانه می‌توانم گواهی بدهم این است که در دوران جوانی و آغاز فعالیت خود در حزب، بارها از افراد مختلف که اصلاً خصومتی با کیانوری نداشتند و حتی دوستش می‌داشتند، شنیده بودم که کیانوری در دوران دانشجویی در آلمان، در

سازمان‌های جوانان نازی عضو و فعال بوده است. این مطلب آن وقت‌ها به صورت عیب جوئی یا انتقاد مطرح نمی‌شد، بلکه همچون تحول مثبت افراد با چنین گذشته سیاسی تلقی می‌گردید. کیانوری هم يك استثناء نبود. آلمان دوستی و هواداری از آلمان هیتلری شامل علی متقی، احمد قریشی، خسرو روزبه و خیلی‌های دیگر می‌شد. در پیشگفتار هم تأکید کردم که بسیاری از این افراد، و احتمالاً کیانوری هم، روی احساسات ملی‌گرایی و خصومت تاریخی ایرانیان در دو قرن گذشته با روس و انگلیس، به چنین تمایلاتی رو آورده بودند. بنابراین چنین گرایش‌های فتنه‌آمیز نبود. عیب آنست که انسان در دادگاه تاریخ، حقیقت را نگوید و گذشته خود را کتمان بکند و افسانه بسازد. آنچه این فکر مرا در باره گذشته کیانوری تقویت می‌کند و ضمناً بر ادعای «ضد فاشیست» بودن کیانوری در آن سالها، سایه می‌افکند، مقدمه‌ای است که کیانوری بر تز دکترای خود از دانشکده فنی آخن (آلمان) در سال ۱۹۳۹، یعنی در اوج قدرت نازی‌ها در آلمان و شروع جنگ جهانی دوم، نوشته است. در این مقدمه، چنین می‌خوانیم:

«دو همسایه پرتوان ولی ناآدمی ایران، انگلستان و روسیه، از ده‌ها سال پیش کوشیدند از هر پیشرفت مردم ایران جلوگیری کنند. و هر میهن‌پرست ایرانی را که بر آن بود میهن خود را برهاند، نابود کنند تا بتوانند نقشه‌های سیاسی و اقتصادی خودشان را در ایران آسوده انجام دهند. تا سال ۱۹۲۱ چنین بود. در این سال مردی بزرگ، میهن‌دوستی سرسخت به میان آمد. در ۲۳ فوریه ۱۹۲۱، اعلیحضرت رضاشاه پهلوی که در آن زمان در قزوین بود و سرفرماندهی نیروهای ارتش را در شمال داشت، کودتائی کرد و پیروزمندانه آن را به انجام رسانید. پس از چند سال که از برجیده شدن خاندان قاجار گذشته بود، رضاشاه در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ به شاهی ایران برگزیده شد.

وظیفه‌های بسیار بزرگی در پیش بودند، ولی برای انجام آن‌ها هیچ وسیله‌ای نبود. نخستین و بزرگترین وظیفه، رهایی کشور از ناآرامی‌هایی بود که از زمان درازی در آن پدید آورده می‌شدند. دو همسایه بزرگ ایران باز می‌کوشیدند راه پیروزی را بر منجی نایب ایران ببندند. این دو همسایه بزرگ توطئه‌های پلیدی می‌چیدند و در بسیاری از استان‌های ایران قیام‌های بزرگی به راه می‌انداختند. شاه در زمان کوتاهی این قیام‌ها را سرکوب کرد. پس از این سرکوبی‌ها بود که کار آبادانی بزرگ توانست آغاز شود...» (تکیه روی کلمات از من است).

این سند که اصل آن در کتابخانه دانشگاه آخن - آلمان وجود دارد، سیستم فکری کیانوری را در سنی که دانشگاه دیده و به درجه دکترا رسیده است، منعکس می کند و در واقع، تمام افسانه‌های قبلی او را بر باد می دهد. کیانوری این مطلب را وقتی می نویسد که طبق ادعای خود، سال‌ها بود که به طور فزاینده‌ای، شیفته شوروی شده بود و قاعدتاً می دانست که شوروی، روسیه تزاری نیست. اطلاع داشت که «همرزمان» ادعائی او از «۵۳ نفر»، از جمله معلم و شوهر خواهر او کامبخش در زندان «علیحضرت رضاشاه پهلوی» است. نمی دانم دم خروس را باید قبول کرد یا قسم حضرت عباس کیانوری را؟

نکته‌ای که نمی توان بسادگی از آن گذشت، مطالبی است که کیانوری برای توجیه و رفع و رجوع کردن ضعف بزرگ کامبخش به مناسبت لو دادن «۵۳ نفر» سرهم می کند.

کیانوری برای نجات کامبخش به همه چیز تشبث می کند. در پاسخ به این سؤال که «۵۳ نفر» را کامبخش لو داده است، به انور خامه‌ای متوسل می شود و نقل قول تحریف شده‌ای از وی می آورد. می گوید انور خامه‌ای نوشته است: «۵۳ نفر از جای دیگر لو رفته است!» منظور از جای دیگر هم لابد شورشیان است! بگذریم از اینکه خامه‌ای منظورش چیز دیگر است. زیرا وی در خاطرات خود صریحاً کامبخش را مسئول لو رفتن «۵۳ نفر» می داند. کیانوری حقیقت را آگاهانه لاپوشانی می کند. زیرا خوب می داند و جایی از «خاطرات» هم اذعان می کند که شورشیان، جز افرادی از هسته کمونیستی نظیر ارانی و بهرامی و کامبخش کسی را لو نمی دهد، چون بیشتر از آن نمی شناخته است. کامبخش را هم با نام «تنبورک» می شناخته، و از روی عکس، وی را شناسائی می کند. به شهادت پرونده‌های شهربانی، ارانی و بهرامی کسی را لو نمی دهند. بهرامی علی‌رغم شکنجه‌ها، حتی رابطه خود با کمیترن را منکر می شود. کیانوری به روال همیشگی، شلوغ می کند تا مسأله اساسی درمیان لوٹ گردد. گاه از اسکندری نقل می کند که گفته است «ضیاء الموتی، خامه‌ای و طبری، هر کدام پس از بازداشت عده‌ای را معرفی کرده‌اند». اما هرگز نمی گوید خود این‌ها را کی لو داده است! کیانوری این حقیقت را که کامبخش هر کسی از «۵۳ نفر» را می شناخته و حتی افرادی را که به تقریب می شناخته است لو می دهد، بر زبان نمی آورد. بجاست گواهی اردشیر آوانسیان را در این باره و جریان اولین ملاقاتش با کامبخش در زندان را نقل بکنم. می گوید: «در زندان فهمیدم که کامبخش زمینه را طوری درست کرده است که آبروی ارانی را برده‌اند. خود کامبخش تبلیغ نکرده بود. ولی طوری درست کرده بودند که

این ایرانی است که لو داده است و نه کامبخش. من وقتی کامبخش را می‌دیدم، سلام می‌دادم می‌کردم. روشنفکران نظیر ایرج [اسکندری] و غیره مخالف بودند، چون گندکاری کرده بود. دنبال من آمد و پولی به پلیس داده بود که بتواند با من حرف بزند. دیدم گریه کرد، گریه راستی. گفت حاضرم هرچه بگوئید انجام بدهم. گفتم اول گندکاری‌ها که کرده‌ای توضیح بده. گفت من ۲۶ نفر را گیر داده‌ام... گفتم شرط این است که اولاً در زندانی بایستی همراه ما مبارزه کنی. گفت مرا یکبار سابقاً با دو جاسوس گرفتار کرده بودند اما آنوقت آزاد کردند. این بار پلیس به او گفته بود که اگر اسامی کمونیست‌ها را نگوئی به جرم جاسوسی اعدام می‌کنیم.^۶

تعداد مسلماً بیشتر از ۲۶ نفر بوده است. بنا به پرونده محاکمات «۵۳ نفر» که از آرشیو خصوصی یکی از دوستان مورد اعتماد در اختیار من گذاشته شده است، کامبخش اسم بیش از ۵۰ نفر را گفته که بعضی از آنها در خارج بوده‌اند. بعضی را هم که در داخل کشور بوده‌اند به دلایل مختلف نگرفته‌اند. ولی اسم ۲۸ نفر از آنها جزو «۵۳ نفر» به دادگاه رفته‌اند. (نام تمامی این افراد در پرونده ذکر شده است که برای اجتناب از طولانی شدن غیر ضروری نوشته، از ذکر آنها خودداری می‌کنم). کامبخش از این عده، اسم بعضی‌ها را به طور کامل نمی‌دانسته مثل بهمن شمالی و سیف‌الله سیاح و رضا ابراهیم‌زاده، که فقط اسم کوچک آنها را می‌دانسته است. نام یکی را هم (شعبان زمانی) اصلاً نمی‌دانست. ولی همه را طوری نشانی داده و رابطه‌های آنها را گفته که پلیس به راحتی از روی نشانه‌های داده شده موفق به پیدا کردن آنها می‌شود.

در بازجویی ایرانی به تاریخ ۱۳۱۶/۲/۲۰، يك جا بازجویی شهربانی پس از ذکر نام عده‌ای که کامبخش ذکر کرده و مدعی شده است که ایرانی این نام‌ها را برای تماس حزبی در اختیار او گذاشته از ایرانی می‌پرسد:

«اگر کامبخش بگوید چنین اشخاصی را نمی‌شناخت و شما اسامی آنها را به او دادید آن وقت چه خواهید گفت؟»

و چون ایرانی منکر شناسائی اشخاص می‌شود بازجو می‌گوید:

«اگر کامبخش دلایل منطقی اقامه کند که شما صورت اشخاص فوق‌الذکر را به او

دادید آنوقت مسلم است که این‌ها بوسیله شما تبلیغ شده و کمونیست هستند؟»

ایرانی پاسخ می‌دهد:

«اولاً نمی‌تواند دلیلی اقامه کند. فرضاً هم دلیلی اقامه کرد که من صورت این اشخاص را به او داده‌ام، تازه این امر چه دلیلی بر این خواهد بود که اولاً آنها کمونیست هستند، ثانیاً من آنها را کمونیست کرده‌ام، ثالثاً با وجود تفسیر کاملی که من سابقاً داده‌ام، چطور می‌توان معتقد بود که اسامی این اشخاص را بخواهم مخفی نگاه دارم. رابعاً وجود خود این اشخاص بی سابقه بی تقصیر، خود بوالهوسی اشخاص را که با مقدرات يك عده بیچاره بازی می‌کنند واضح خواهد کرد.»

بازجو می‌پرسد: «از این بوالهوسی اشخاص منظور شما به کیست که با مقدرات يك عده بیچاره بازی می‌کنند؟»

ارانی پاسخ می‌دهد: «غرض امثال کامبخش است که به مجرد اینکه اصولاً اسم شخصی را می‌داند و یا کسی را می‌شناسد فوراً علامت سرخی روی او می‌گذارد!»^۷
کیانوری می‌گوید: «کامبخش با تمام فشارهایی که بر او وارد آوردند، این سازمان [منظور سازمان نظامی است] را لو نداد!»^۸

واقعاً حیرت آور است کدام فشار! کیانوری به این حساب که همه را کشتند و یا دیگر در قید حیات نیستند و شاهدهی نیست، بی‌پروا دروغ می‌گوید. ولی هنوز کسانی از شرکت کنندگان پلنوم چهارم حزب زنده‌اند. هنوز صدای لرزان کامبخش در گوش من در طنین است و حالت بسیار عصبی و قیافه گرفته و محزون او از خاطرم زده نشده است. کامبخش در برابر ما توضیح داد، پس از دستگیری، به مدت ۲۴ ساعت در انفرادی بسر می‌برد. در این مدت تك و تنهاست بدون آنکه بتواند با کسی مشورت بکند، تا سپیده‌دم به فکر می‌رود. و سرانجام به این نتیجه می‌رسد که برای خنثی کردن اتهام جاسوسی و رفع خطر جانی از (۵۳ نفر) و نیز حفظ بخش نظامی (سیامک و احیاناً یکی دو نفر دیگر)، دورویی‌های ارانی و کسان دیگر را به مثابه تشکیلات حزب کمونیست ایران معرفی کند. می‌گفت فکر کردم که اینها عده‌ای جوان و دانشجو هستند، چند سالی زندان می‌کشند و سپس مسأله تمام می‌شود! با این مقدمات ذهنی، با بازپرس روبرو می‌شود و به اعتراف می‌نشیند. و آن گزارش کذائی را به تفصیل می‌نویسد و کسانی را که می‌شناخته است لو می‌دهد. کامبخش، با وجود آنکه آدمی بسیار تودار و متحمل و آرامی بود، در تمام مدت يك ساعتی که به شرح این ماجرا پرداخت، بسیار کم تحمل می‌نمود و حالت عصبی داشت. هر بار ایرج اسکندری به میان حرف او می‌دوید، از جا درمی‌رفت. از حرکات و وجنات او پیدای بود که نسبت به موضوع

بی‌نهایت حساس است. برای اولین بار بود که در برابر کادرهای حزبی و اساساً يك جلسه صلاحیت‌دار در باره آن حرف می‌زد. البته رسیدگی به این مسأله در دستور کار پلنوم نبود، لذا بحثی نیز صورت نگرفت. زیرا این موضوع نه در موقع تقاضای ورود او به حزب، علی‌رغم مخالفت ایرج اسکندری و دیگران با تقاضای او، رسیدگی شده بود و نه در کنگره اول و دوم. بنابراین جای رسیدگی آن در پلنوم چهارم نبود که دستور کار و وظایف دیگری در برابر خود داشت. لذا کادرها در مجموع، به صحبت‌های او در کمال آرامش گوش فرا دادند، اما کمتر کسی قانع شد.

دقت در گزارش او نشان می‌دهد که کامبخش بدون آنکه حتی کشیده‌ای بخورد، تنها از خوف تهدیدی که موقع دستگیری به وی می‌شود و او را به خاطر سابقه جاسوسی‌اش تهدید به مرگ می‌کنند، به زبان درمی‌آید. و به قول ایرج اسکندری «کتابی تألیف می‌کند» و «تمام اسامی اشخاص را: از کجا شروع شد، کی چکاره بود، کجا رفتیم، ب: مسائل مالی، ج: تبلیغات و غیره و غیره» را گزارش می‌دهد.

در «خلاصه لایحه دفاعیه ارانی» در محکمه جنائی تهران (۱۳۱۷/۸/۲۱) که ظاهراً به خط خود ارانی است، در مورد کامبخش از جمله چنین می‌گوید: «کامبخش پس از دستگیری... در تاریخ ۱۶/۱۲/۲۰ به عنوان استنطاق کتابی تحت عناوین مختلف: تشکیلات، ارتباطات، بودجه و غیره، برای اداره سیاسی تألیف می‌نماید [عین سرفصل‌های گزارش کامبخش به پلیس عناوین زیر را دارد: طرز تشکیلات، مطبوعات، مناسبات مادی و تاکتیک]. در آن [گزارش] اسامی زیاد، از جمله اسامی عده‌ای که به عنوان معلم و یا شاگرد به جهت استفاده تدریسی از من گرفته بود، به عنوان اعضاء يك تشکیلات از راه تهمت و افترا تعیین می‌نماید. از جمله به من لقب لیدری می‌دهد که هنوز هم بدان ملقب هستم... این شخص با گستاخی کامل، برای رهایی خود از يك پیش آمد که نمی‌دانم تا چه حد مجرم بوده است، اسامی من و آن عده را با طرز نامطلوبی که باعث گرفتاری ما و گرفتاری شماست، در آن رساله ثبت کرد. اظهارات کامبخش جز تهیه يك شریک جرم جنائی او دلیل دیگری ندارد».^۹

باید با کمال تلخکامی بگویم که رهبری حزب توده، این بخش از دفاعیه ارانی را از جزوه منتشر شده حذف کرده و همه را بی‌خبر گذاشته بود. صادقانه اذعان کنم که شخصاً با این بخش از سند پرونده «۵۳ نفر» به طور تصادفی در جریان نوشتن این نقد آشنا شدم...

رهبری حزب همین کار خلاف اخلاق را در باره دفاعیات روزبه انجام داده بود و ما فقط در جریان اعترافات تلویزیونی کیانوری و سایرین از آن باخبر شدیم.

کیانوری می نویسد: «کامبخش تصمیم می گیرد که موضوع تشکیلات را از ارتباط با دولت شوروی خارج کرده و با طرح اینکه سازمان کمونیستی بوده، مسأله جاسوسی را حذف می کند. چنین شد و همان طور که محاکمات نشان داد، طبق قانون ۱۳۱۰، حداکثر محکومیتی که دکتر ارانی و کامبخش محکوم شدند، همان ده سال بود. ولی اگر پرونده جاسوسی درست می شد، مسأله خیلی فرق می کرد!»^{۱۰} این نظریه که جوهر استدلال کامبخش هم همانست، به قصد ایجاد انحراف فکری و توجیه ضعف بزرگ کامبخش مطرح می شود. تذکر چند نکته ضرورت دارد.

اولاً - پلیس مختاری مدت ها پیش از دستگیری «۵۳ نفر» به دنبال کشف يك سازمان کمونیستی «جدیدالتأسیس» بود. اسمعیل فروهید (شوهرخواهر رضا روستا) بعد از عبور از مرز شوروی و ورود به ایران به خاطر ضعفی که نشان داد، هرچه از گذشته و حال می دانسته و یا حدس می زده است با شاخ و برگ به پلیس مختاری گزارش می کند. دکتر رادمنش را که آن وقت، هیچ فعالیت سیاسی نداشته است، به علت اطلاعاتی که فروهید می دهد بازداشت می کنند. در واقع کامبخش درست همان اطلاعاتی را در اختیار پلیس می گذارد که سرباس مختاری دیوانه وار در جستجوی «کشف» آن بود.

ثانیاً - باید توجه داشت که در قاموس پلیس آن زمان (و حتی بعدها)، اعتراف به وجود يك حزب و شبکه کمونیستی، پذیرش ارتباط با کمینترن، با مرکز آن در مسکو بود. لذا دستگیری پیک (شورشیان)، اعترافات او و دادن هر اطلاعی که داشته است، از دیدگاه پلیس ایران، چیزی جز چنگ انداختن به يك شبکه جاسوسی نبوده است. قبل از آن هم، کمونیست های ایرانی را که دستگیر می کردند، به آنان انگ جاسوسی می زدند. پیشه وری و اردشیر آوانسیان و یوسف افتخاری و رضا روستا را بخاطر کمونیست بودن دستگیر کرده بودند، ولی جاسوس شوروی می نامیدند. پیشه وری، وزیر در حکومت احسان الله خان و اردشیر آوانسیان عضو کمیته مرکزی آخرین هسته رهبری حزب کمونیست بود. شخصیت اینها به مراتب بالاتر و مهم تر از کامبخش و بهرامی و بقراطی بود.

طبعاً از بازجویی يك عده جوان روشنفکر و دانشجو و تفتیش خانه های آنها، سند و مدرکی که حاکی از عمل جاسوسی به معنای واقعی کلمه باشد، بدست نمی آمد. بخصوص

آنکه هیچ کدام واقعاً جاسوس نبودند. لذا مدرکی در دست پلیس نبود که حاکی از ارتباطات جاسوسی باشد. علی‌رغم آن، مختاری قصد داشت «۵۳ نفر» را به اتهام جاسوسی به دادگاه نظامی بسپارد. اسکندری در خاطراتش به اتکاء پرونده‌های «۵۳ نفر» که شخصاً دیده بود، توضیح می‌دهد که مختاری استدلال می‌کرد که این عده «جز و انترناسیونال سوم یعنی کمینترن هستند. لذا جاسوس بوده و باید در محکمه نظامی محاکمه شوند».^{۱۱} ملاحظه می‌شود که مانور ادعائی کامبخش و اینک تکرار آن از سوی کیانوری و «استدلال» برای آن، پای چوبین دارد. زیرا پلیس مختاری به هر حال قصد داشته است «۵۳ نفر» را به جرم جاسوسی به دادگاه نظامی بکشاند. کافی بود شاه آن را تأیید کند و کار تمام بود. اینکه چرا رضاشاه از سپردن این عده به دادگاه نظامی پرهیز می‌کند روشن نیست. مسلماً به خاطر احترام به قانونیت و رعایت عدل و انصاف نبوده است. احتمالاً مصلحت ندیده است در آن سال‌ها، تنش بین ایران و شوروی به وجود آورد. اسکندری توضیح می‌دهد که شکوه‌الملک، رئیس دفتر رضاشاه، «با خط خودش نوشته است به عرض مبارک ملوکانه رسید، فرمودند اگر دلیلی ندارید که اینها با خارجه ارتباط دارند، توضیح دهید که چرا در محکمه نظامی محاکمه شوند».^{۱۲} وی می‌گوید برای بار دیگر از ما بازپرسی کردند. مختاری برای بار دوم گزارش می‌کند «بنظر ما این موضوع مربوط به کمینترن و جاسوسی بین‌المللی است». و باز شکوه‌الملک می‌نویسد: «به عرض مبارک رسید، فرمودند این پرونده را به هیأت وزیران بفرستند تا تعیین کنند کدام محکمه برای رسیدگی صالح است». هیأت دولت از جریان امر، پی به تمایل رضاشاه می‌برد و پرونده را به دادگستری احواله می‌کند.

بنابراین، برخلاف ادعای کیانوری، اگر «۵۳ نفر»، طبق قانون ۱۳۱۰ و در دادگستری محاکمه می‌شوند، بخاطر مانور کامبخش نبود، بلکه مدیون ملاحظات و مصلحت‌اندیشی‌هایی بوده است که رضاشاه در آن لحظه در نظر داشته است. این ادعا که لو دادن «۵۳ نفر» از جمله بخاطر حفظ عزت‌الله سیامک و احياناً چند نظامی دیگر بوده است، بهانه‌ای بیش، برای توجیه ضعف کامبخش نیست. زیرا سیامک را کسی جز کامبخش نمی‌شناخته است. بنابراین دادن یا ندادن اطلاعات در باره او صرفاً مربوط به وجدان و تشخیص کامبخش بود. کسی علم غیب نخوانده بود!

کیانوری مطالب ضدونقیض و نادرستی در باره جریان رسیدگی به پرونده کامبخش از سوی کمینترن، بیان می‌کند. يك جا می‌گوید: «کامبخش که به شوروی رفته بود، به ایران

بازگشت و از سوی حزب کمونیست اتحاد شوروی تذکری به اسکندری و سایرین داده شد که این اتهامی که وارد می‌کنید وارد نیست و ما او را به عنوان یکی از رهبران کمونیست تأیید می‌کنیم».^{۱۳} سه صفحه بعد وقتی از او به طور مشخص سؤال می‌کنند: «گفتید که شوروی‌ها به اسکندری و دیگران در تأیید کامبخش تذکری دادند. این حمایت شوروی از طرف چه ارگانی و چه کسی بوده است؟». روایت دیگری می‌کند: «من اطلاع دقیقی ندارم. تنها می‌دانم که پیغام که کمیتن به کار کامبخش رسیدگی کرده و برای او تقصیری قابل نیست به وسیله همان علی‌اف، که دکتر بهرامی از طرف رهبری حزب با او رابطه داشت، به رهبری حزب داده شد».^{۱۴} چنانچه ملاحظه می‌شود، با وجود اینکه می‌گوید «اطلاع دقیقی ندارم» اما «دقیقاً» می‌داند که علی‌اف پیام را به بهرامی رسانده است و الی آخر! چنانکه از گفته‌های ایرج اسکندری و اردشیر آوانسیان برمی‌آید، اسکندری تا آخر، با ورود کامبخش به حزب مخالف مانده بود. اسکندری می‌گوید: کامبخش «از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۱ در ایران نبود. از قرار معلوم در رادیو باکو گویندگی می‌کرد و مدتی آن رادیو را در زمان جنگ اداره می‌کرد. من که نمی‌دانم، به طوری که خودش اظهار می‌کرد، در آنجا به کمیتن رفته و جریانات را گفته و اسناد و مدارک را ارائه داده، خلاصه حکم برائت گرفته است. من که نبوده‌ام، نمی‌دانم یک چنین حکمی گرفته و وقتی این را به من گفت، به او گفتم این حکم برائت به درد نمی‌خورد. ما باید رسیدگی کنیم، ما در زندان بودیم و می‌دانیم چه شده، آنها از کجا می‌دانند، تو رفته و چه گفته‌ای که حالا مدعی هستی که گفته‌اند اشکالی ندارد و برو کارت درست است. به او گفتم که من اینطوری نمی‌توانم قبول کنم. همین موضوع را بعداً کیانوری هم عنوان کرده و گفت که می‌خواهد برود و از شوروی‌ها نامه‌ای بگیرد که متضمن تبرئه کامبخش باشد. [این موضوع به بعد از وفات کامبخش و به قبل از انقلاب مربوط است]. به او گفتم، برادر این نوع نامه‌ها به درد نمی‌خورد، من از این کاغذها یک ذره‌اش را قبول ندارم».^{۱۵}

اردشیر آوانسیان نیز مطالبی در این باره گفته است که من در زیرنویس همین گفتار اسکندری نقل کرده‌ام. از نظر اهمیتی که برای روشن شدن بحث ما دارد، کوتاه شده گفتار اردشیر آوانسیان را ذیلاً می‌آورم:

«... کامبخش با اشخاص معینی سروکار داشت، خودش را گم کرده بود. اسمش به بدی می‌آمد. کامبخش به کمیتن نامه‌ای نوشته بود، چون جریان کمیتن پیش ما بود. او نامه‌ای نوشت به یکی از رفقای شوروی که کامبخش با او در ارتباط بود. رابطه چیزی

داشت! از این موقعیت استفاده کرده و گفته است من به کمیترین نامه نوشته‌ام.

کامبخش با دو جاسوس شوروی قبلاً دستگیر شده بود. یکی عسگر نیا (یا عسگرزاده) و دیگری خراسانی بود (یکی از آنها روسی خوب می‌دانست). ولی چون مدرکی از او نداشتند، تبرئه‌اش کردند. شاید پول داده باشد. آخر کامبخش چه ارتباطی با دو جاسوس شوروی داشته است؟

من و روستا مسخره می‌کردیم که کمیترین يك نماینده دارد و کامبخش به کی نامه نوشته است... کمیترین همیشه يك نماینده داشت. با حزب یکی دو نفر بودند تماس داشتند. کامبخش قبلاً در سفارت شوروی در کنسولگری شیراز کار می‌کرد. باید سالهای ۱۹۲۹ یا ۱۹۳۰ باشد».^{۱۶}

واقعیت آن است که چگونگی رسیدگی کمیترین و یا اینکه اصلاً چنین رسیدگی از سوی کمیترین صورت گرفته است یا نه، برای ما روشن نیست و اساساً هیچ سندیتی هم از نظر ما ندارد. اردشیر آوانسیان ادعای رسیدگی از سوی کمیترین را رد می‌کند. احتمال دارد در باکو و یا از سوی کا.گ.ب. به گزارش و روایت کامبخش رسیدگی شده باشد و آنان به دلایل دیگری و با حرکت از منافع خود روی قضیه کامبخش سرپوش گذاشته باشند. روند بعدی زندگی سیاسی کامبخش این فکر را تقویت می‌کند که مقامات امنیتی شوروی با توجه به حساسیت کامبخش به موضوع، او را زیر چتر حمایت خود قرار می‌دهند و ناجوانمردانه این ضعف او را همچون شمشیر داموکلس در تمام زندگی حزبی کامبخش بالای سر او نگه می‌دارند تا دست از پا خطا نکند. «گناه» اش را می‌بخشند. آزاد گذاشته و حمایتش می‌کنند تا همواره چون مهره‌ای فرمانبر، عنصر با ارزشی چون کامبخش را در عالی‌ترین مقامات حزب توده، در اختیار داشته باشند.

جالب توجه است که کیانوری در زندگی حزبی و نیز در رابطه‌اش با شوروی و کا.گ.ب. همواره چون سایه، دنبال کامبخش گام برداشته، گویی عملاً جاننشین او بوده است. برای ورود به حزب توده، منتظر آمدن کامبخش و رهنمود اوست. وقتی کامبخش بعد از واقعه آذربایجان مهاجرت می‌کند، بلافاصله مسئولیت تشکیلات کل حزب و سازمان افسری را از او تحویل می‌گیرد. همان وقت طبق اعتراف خود، برای اولین بار، کامبخش، کیانوری را با مقامات شوروی در تهران مربوط می‌کند. بعد از مرگ کامبخش جای او را در دبیرخانه اشغال می‌کند و وظایف جاسوسی را بجای او به عهده می‌گیرد. با این تفاوت که

وارث کامبخش از برخی محسنات اخلاقی او بی بهره است.

من عمیقاً متأسفم که کیانوری با روایت تحریف شده از وقایع تاریخی و رویدادها، مرا ملزم به باز کردن مجدد این زخم دردناک و افشای کامبخش کرد که قلباً کششی به آن نداشتیم. از بیان سرنوشت غم‌انگیز کامبخش و یازگویی آن، از آن جهت رنج می‌برم که اساساً کامبخش را قربانی سیستم جهانی استالین - باقروف می‌دانم که تا آخر عمر در چنبره آن گرفتار ماند. اگر این وابستگی مطلق به شوروی نبود، که ارزش اجتماعی - سیاسی او را از لحاظ مصالح ملی ایران به هیچ می‌رساند، کامبخش مسلماً می‌توانست علی‌رغم ضعف نابخشودنی‌اش در جریان «۵۳ نفر»، منشأ خدماتی باشد.

پانویس‌های فصل اول

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۱، صفحات ۴۱ و ۴۵.
- ۲ و ۳. منبع ۱، صفحه ۵۵.
۴. دکتر نصرالله جهانشاهلو، ما و بیگانگان، سرگذشت، بخش یکم، صفحه ۱۸.
۵. همان منبع ۲.
۶. خاطرات ایرج اسکندری به اهتمام بابک امیر خسروی و فریدون آذرنور، بخش دوم، صفحه ۵۹. زیرنویس.
۷. این اطلاعات هم‌اکنون، به تفصیل در کتابی تحت عنوان پرونده پنجاه و سه نفر، مؤسسه انتشارات نگاه به اهتمام آقای حسین فرزانه، توضیح داده شده است. اطلاعات را هم آقای حسین فرزانه قبل از چاپ کتاب در اختیار من گذاشته بود. در این مورد، رجوع شود به بازجویی‌های دکتر ارانی در تاریخ ۱۳۱۶/۲/۳۰، کتاب پرونده پنجاه و سه نفر، حسین فرزانه، صفحه ۲۵۷.
۸. منبع ۱، صفحه ۵۶.
۹. همان منبع شماره ۷، صفحات ۲۷۰-۲۶۹.
۱۰. منبع ۱، صفحه ۵۷.
۱۱. منبع ۶، بخش نخست، صفحه ۶۳.
۱۲. همان منبع ۱۱.
۱۳. منبع ۱، صفحه ۷۰.
۱۴. منبع ۱، صفحه ۷۳.
۱۵. منبع ۶، بخش دوم، صفحات ۵۸-۶۱.
۱۶. منبع ۱۵، صفحات ۶۱-۶۰. (از تندنویسی گفتگوی بابک امیر خسروی با اردشیر آوانسیان در ایروان. سپتامبر ۱۹۶۶).

www.iran-archive.com

تأسیس حزب توده ایران

این بخش از خاطرات، نیز انباشته از مطالب نادرست و جعلی درباره رویدادها و اشخاص است. من فقط به ذکر يك موضوع مهم که از نقطه نظر نقد به «خاطرات» ضرورت دارد بسنده می‌کنم. اضافه بر آن، اشاره‌وار تذکراتی درباره یکی دو نکته دیگر نیز خواهم داد. موضوع مهم در این بخش، از دیدگاه من، مطالبی است که کیانوری درباره چگونگی تشکیل حزب توده ایران و اندیشه راهنمای آن، بیان می‌دارد. زیرا در ارزیابی از واقعیت حزب توده و بررسی سرنوشت تاریخی آن و ریشه‌یابی پدیده وابستگی حزب به شوروی و تعیین جا و مقام افراد و جریان‌ها در پیدایش و تکوین این پدیده، وقوف به چگونگی زایش و پیدایش حزب توده ایران، واجد اهمیت است. طنز تلخ مطلب در آنست که تا این اواخر، این حکم که حزب توده به اشاره و سفارش «روس‌ها» به وجود آمد، معمولاً به حساب ارتجاع و معاندان حزب گذاشته شده و از سوی رهبران حزب توده، تهمت تلقی می‌شد و گوینده آن حتی اگر حسن نیت هم داشت، بلافاصله برچسب «ضد کمونیست» و «ضد شوروی» می‌خورد. اینک کیانوری که مدعی است خاطراتش را برای آن نوشته است که: «به دروغ‌ها و اتهامات ناجوانمردانه و تحریف‌هائی که دشمنان آشتی‌ناپذیر حزب توده ایران علیه وی نوشته‌اند، پاسخ بگویند، خود همان نغمه را سر می‌دهد و همان حکم را بدون ارائه

کوچک‌ترین دلیل و سند، تکرار می‌کند! به این فراز از گفته‌های او توجه کنیم: «علت اینکه نام حزب را «توده» گذاشتند يك مسأله قدیمی است که در سال ۱۹۳۶ استالین مطرح کرد. او می‌گفت که در کشورهای عقب‌مانده کمونیست‌ها نباید بنام حزب کمونیست فعالیت بکنند، بلکه باید در جبهه شرکت کنند. چون که در این کشورها هنوز برای پذیرش افکار کمونیستی آمادگی نیست. این سال ۱۹۳۶ است. بدین ترتیب، پیشنهاد شوروی‌ها این بود که کمونیسم در يك کشور اسلامی زمینه‌ای نخواهد داشت و شما نمی‌توانید بجز معدودی، کسی را جلب کنید. لذا، يك حزب وسیعی بسازید که افراد طرفدار پیشرفت و ترقی اجتماعی و سوسیالیسم به طور کلی، نه کمونیسم، به آن جلب شوند!»^۲ البته کیانوری نمی‌گوید این توصیه‌ها و رهنمودها را شوروی به کی کرده و چگونه منتقل کرده‌اند و یا منبع آگاهی او از چنین گفتگوها کدامست. زیرا این گونه کنجکاوی‌ها و کند و کاو حقیقت، مشغله ذهنی او نیست. کار او مطلب ساختن است نه استدلال. ولی وقتی پرسشگران مشخصاً از او می‌خواهند: «این پیشنهاد شوروی‌ها به تأسیس حزب توده از چه طریقی اعلام شد؟»، مچش باز می‌شود! پاسخ او این است: اطلاع ندارم. خیال می‌کنم از سفارت شوروی در ایران»!^۳ عجیب است! کیانوری اعتراف می‌کند که اطلاع ندارد، ولی به خود اجازه می‌دهد بر پایه خیال، چنین حکم مهمی صادر کند! اظهارات کیانوری در توضیح تشکیل حزب توده، مجاله‌شده روایت کامبخش است. وی جریان را چنین توضیح می‌دهد: «در سال ۱۹۴۱ حزب توده ایران به جای حزب کمونیست تشکیل یافت. خود نام حزب حاکی از آنست که تشکیل آن بر مبنای ایده‌های کنگره هفتم کمینترن بوده است. در نظر گرفته شده بود که حزب بایستی درهای خود را وسیع‌تر بر روی عناصر مترقی باز کند و برای تبدیل حزب به حزبی توده‌ای و وسیع‌کوشا باشد».^۴ با این تفاوت که در اشاره کامبخش به کنگره هفتم کمینترن، لااقل منطبق يك قرینه‌سازی، ولو نادرست، مشاهده می‌شود. حال آنکه کیانوری با اضافه کردن مطالبی از پیش خود، نظیر «رهنمودهای استالین در ۱۹۳۶» و یا «توصیه رفقای شوروی از طریق سفارت» مهر وابستگی را از ابتدا به پیشانی حزب توده ایران می‌زند.

همان گونه که در پیش‌گفتار خاطر نشان کردم، شخصاً براساس تجربه طولانی، وابستگی حزب توده به شوروی را ام‌العیوب می‌دانم. اما این پدیده را امر «مادرزادی» و ذاتی وی نمی‌دانم. حزب توده ایران را وابسته کردند و این وابستگی تا دبیر اولی کیانوری، هرگز تمام و کمال نبود. لذا باید نقش تعیین‌کننده شوروی در تکوین این روند و سوءاستفاده‌های

ناجوانمردانه‌ای که شوروی‌ها از احساسات بی‌شائبه و صادقانه پایه‌گذاران آن و همه توده‌ای‌ها کردند و نیز جریانی که از درون حزب عامل و آتش‌بیار آن شد، مشخص گردد. بدون اینکه در این میان نقش برخی دیگر از رهبران سالم حزب که با ماماشات خود به تعمیق و استمرار آن میدان دادند، لاپوشانی شود. حال به گفته‌های کیانوری برگردیم.

اولاً - بجاست کیانوری توضیح دهد، مطلبی که از استالین نقل می‌کند مربوط به کدام نوشته، سخنرانی یا گزارش وی است؟^۵ این را هم بهتر است روشن کند که توصیه استالین به ادعای وی در ۱۹۳۶، خاصاً ایران بوده، یا شامل سایر کشورهای عقب‌مانده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین نیز می‌شده است؟ در صورت اخیر، چگونه همه احزاب کمونیست، از چین و اندونزی گرفته تا ترکیه و سوریه و مصر و عراق و مراکش و آلبانی و غیره این توصیه‌های «پدر پرولتاریای جهانی» را پشت گوش انداختند؟ البته من غافل از آن نیستم که بسیاری از این احزاب، قبل از ۱۹۳۶ پا به عرصه حیات گذاشتند. از جمله آنها حزب کمونیست ایران است. اما برخی دیگر بعد از این تاریخ به وجود آمدند. از سوی دیگر همه این احزاب شاخه‌های کمیترن بودند و اگر سیاستی بود و الهام‌دهنده آن هم استالین بود، مسلماً با يك نشست و برخاست، نام آنها و برنامه‌شان را عوض می‌کردند. حال آنکه در این سال‌ها «کمیترن توجه احزاب کمونیست کشورهای ستم‌دیده را به ضرورت تحکیم شالوده پرولتری آن‌ها و حفظ استقلال جنبش پرولتری و منافع طبقه کارگر معطوف می‌ساخت».^۶ اضافه بر آن، خویست کیانوری این نکته را هم روشن کند که اگر واقعاً نظر شوروی‌ها این بود که «کمونیسم در يك کشور اسلامی زمینه‌ای نخواهد داشت»، پس چه شد که چند سال بعد از تشکیل حزب توده و درست زمانی که حرف‌شنوی از استالین در حزب توده به اوج رسیده بود، حزب توده «نافرمانی» می‌کند و رسماً خود را حزب طبقه کارگر و مارکسیست - لنینیست می‌خواند! نکند کیانوری این حرف‌ها را برای حالا و «راهنمایی» جوانان ساده‌دل می‌گوید! بهر حال بگذریم. زیرا وارد شدن در این بحث ما را از موضوع اصلی دور می‌کند.

تا آن جا که اطلاعات من اجازه می‌دهد، در سخنرانی‌ها و نوشته‌های استالین و در اسناد کمیترن، چنین مطالبی وجود ندارد و آنچه هست در جهت عکس ادعای کیانوری و کامبخش است. تزه‌های لنین درباره مسأله ملی و مستعمرات که به کنگره دوم کمیترن ارائه داد، معروفیت خاصی دارد. تقابل تزه‌های لنین با نظریات روی (ROY) نماینده حزب

کمونیست هندوستان که منجر به فرمولبندی تلفیقی در قطعنامه کنگره شد برای بحث ما بسیار آموزنده است. اما وارد شدن در آن از حوصله این نوشته خارج است. همین قدر یادآوری کنم که لنین تأکید داشت که باید «خصلت مستقل جنبش پرولتری را، حتی اگر در مرحله جنینی خود نیز باشد، حفظ نمود». در کنگره چهارم، نظریه بالا با قاطعیت بیشتری مطرح می‌شود: «پرولتاریای جوان مستعمرات باید در جهت یک موضوع مستقل و مستحکم و تبدیل آن به نیروی رهبری‌کننده در جبهه متحد ضدامپریالیستی گام بردارد». و باز «امتناع کمونیست‌های مستعمرات از شرکت در مبارزه علیه تجاوز امپریالیستی به بهانه اصطلاح «دفاع» از منافع مستقل طبقاتی بدترین اپورتونیسم است که تنها می‌تواند اعتبار انقلاب پرولتری در خاورزمین را پائین آورد». و اضافه می‌شود: «احزاب کارگری کمونیست کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره در مقابل یک وظیفه دوگانه قرار دارند...» و الی آخر.^۷

ملاحظه می‌گردد که در تمام این قطعنامه‌ها و تزها، مسأله تشکیل احزاب کارگری کمونیست، از موضوع جبهه ضدامپریالیستی کاملاً جداست و همواره بر حفظ موضع مستقل طبقه کارگر و تشکیل احزاب کارگری کمونیست و تبدیل آن به نیروی رهبری‌کننده جنبش ملی تأکید شده است. قصد من در اینجا نه ارزیابی سیاست کمینترن در خاور است و نه سنجش صحت و سقم این رهنمودها. و الا حرف ملال آور برای گفتن در این باره بسیار زیاد است و سرنوشت غم‌انگیز جنبش جنگل و حزب کمونیست ترکیه شاهد آنست. هدف من از آوردن این نقل قول‌ها صرفاً نشان دادن بی‌پایگی استنادات کیانوری و کامبخش به آنهاست.

قطعنامه‌های کنگره هفتم کمینترن (۱۹۳۵) نیز اساساً برای تصحیح سیاست سکتاریستی و ماجراجویانه‌ای بود که استالین طی سالیان دراز نضج فاشیسم بر احزاب کمونیست اروپا و ایضاً احزاب کمونیست کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره تحمیل کرده بود. کنگره ششم کمینترن تحت عملیات ماجراجویانه و سکتاریستی استالین به کنگره حزب کمونیست هند توصیه می‌کرد که «شعار استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان از طریق قیام مسلحانه را مطرح سازد و بورژوازی هند را زیر آتش بگیرد!»! لذا موضوع کلیدی کنگره هفتم عبارت بود از ایجاد آنچه «جبهه متحد پرولتری» نامیده می‌شد، و هدف آن، ائتلاف احزاب کمونیست و سوسیالیست و دموکرات مسیحی در برابر هجوم فاشیسم در اروپا بود. و برای کشورهای مستعمره و نیمه‌فئودال نیز تاکتیک دیگری با اصطلاح مشابهی پیشنهاد گردید، که «جبهه متحد ضدامپریالیستی» نامیده می‌شد. همان‌گونه که در قطعنامه‌های کنگره‌های قبلی

تصریح شده بود، منظور ایجاد جبهه متحدی از احزاب کارگری و کمونیستی در مستعمره‌ها و نیمه‌مستعمره‌ها با سایر نیروهای ملی و ضدامپریالیستی در مقیاس کشوری بود. اساساً نفس جبهه، ایجاب می‌کند که احزاب مستقل و متفاوت، براساس برنامه حداقل مشترک به ایجاد آن همت گمارند. در کنگره هفتم، در مورد کشورهای مستعمره و نیمه‌فئودال به صراحت چنین آمده است: «وظیفه کمونیست‌ها ایجاد جبهه توده‌ای ضدامپریالیستی» است! در واقع همان شعاری است که بعدها حزب توده تحت عنوان جبهه آزادی، جبهه متحد ضداستعماری و یا «جبهه متحد خلق» مطرح ساخت. تنها نکته در اسناد کمینترن که به نحوی و تاحدی می‌شود به گفته‌های کامبخش و کیانوری مربوط کرد، اندیشه‌ای است که در پلنوم وسیع هیأت اجرائی کمینترن در مارس ۱۹۲۵ (و نه در کنگره هفتم کمینترن در ژوئیه - اوت ۱۹۳۵)، مطرح می‌گردد و چندان هم دنبال آن گرفته نمی‌شود. نظر، عبارت بود از تشویق احزاب کمونیست این کشورها برای ایجاد احزاب «انقلابی خلق»، «خلق»، «کارگری - دهقانی»، به نحوی که کمونیست‌های خاور با حفظ استقلال سیاسی کامل خود، در این گونه احزاب فعالانه کار کنند. هدف از این پیشنهاد «این نبود که این احزاب «اتلافی» به احزاب کمونیست تبدیل شوند و یا کمونیست‌ها مواضع رهبری را در این احزاب بدست آورند... بلکه هدف این بود که این احزاب به سازمان سیاسی جبهه ضدامپریالیستی تبدیل شوند»^۱ هیأت اجرائی کمینترن در سند ارسالی همراه با این توصیه به احزاب کمونیست خاور تأکید می‌کند: «تا وقتی حزب کمونیستی با انضباط آهنین و درک روشن و لینی از اهداف مبارزه ندارید، نمی‌توانید جنبش آزادی بخش ملی را رهبری کنید». ملاحظه می‌شود که در طرح این اندیشه و توصیه‌ها نیز بر ضرورت وجود و فعالیت رهبری‌کننده احزاب کمونیست مستقل در این کشورها تأکید شده است.

دیده می‌شود که اگر تشکیل حزب در ایران با اتکاء به رهنمودها و قطعنامه‌های کمینترن صورت‌گرفته بود، تشکیل حزب کمونیست ایران و موجودیت مستقل آن، شرط لازم و اولیه هر راه‌حلی بود.

متأسفانه آقای انور خامه‌ای نیز موضوع تشکیل حزب توده ایران را با کسب اجازه قبلی از مقامات و سفارت شوروی مربوط می‌کند. ایشان بدون ارائه سند، یا شاهد معتبر، از مراجعه ایرج اسکندری و عبدالحسین نوشین به سفارت شوروی و تشبثات رضا روستا در برابر مقامات شوروی صحبت می‌کند، که عاقبت «ضمن منع تشکیل حزب کمونیست، اجازه

تأسیس حزب را می‌دهند و اصول اساسی خط‌مشی برای این حزب [را] معین می‌کنند.^۹ خامه‌ای، برای نشان دادن باری بهر جهت انگشت شوروی در تشکیل حزب توده ایران، از جمله به حضور رستم علی‌اوف (کاردار سفارت شوروی) در جلسه مؤسسان آن اشاره می‌کند. که گویا «در گوشه‌ای نشسته و مطلقاً حرفی نمی‌زده است». حیرت‌آورتر آنکه بعد از نقل این داستان و پاشیدن تخم تردید و ابستگی، در پایان متذکر می‌شود که «آنچه در بالا درباره این جلسه گفته شد همه نقل از کسانی است که در آن جلسه حضور داشته‌اند و من شخصاً نمی‌توانم صحت و سقم آن را تضمین کنم».^{۱۰} اما متأسفانه اسمی از این کسان نمی‌برد.

در کتاب «کمونیسم در ایران» بنام سرهنگ زیبایی، نیز از حضور علی‌اوف در نشست هیأت مؤسسان، به صورت فردی ناشناس برای قاطبه شرکت‌کنندگان، صحبت می‌رود. با این ناشی‌گری، که در این روایت، علی‌اوف حتی سخنرانی می‌کند. هموست که با تشکیل حزب کمونیست مخالفت می‌ورزد و به استدلال می‌نشیند. در آن جا آمده است: «بالاخره پس از شور بسیار، نظر علی‌اوف پذیرفته شد و نام «حزب توده» برای حزب جدیدالتأسیس انتخاب گردید»!^{۱۱} کسی هم از برگزارکنندگان این نشست، نظیر ایرج اسکندری، نمی‌پرسد که این آقا به این نطق و بیان که موجب بحث شورانگیز و تعیین‌کننده‌ای می‌شود، در جمع ما چه می‌کند و اساساً کیست؟

از پیامدهای نامیمون این گونه «تاریخ‌نویسی» اینست که دیگران، همین حرف‌های شك‌دار را سکه نقد گرفته، کمی هم به آن افزوده و تکرار می‌کنند و بدین‌سان، مطالب نادرست، با گذشت زمان رفته رفته جا می‌افتد و به «حقیقت» تاریخی مبدل می‌گردد. نمونه آن همین کتاب کیانوری است که پرسشگران حرف‌های خامه‌ای را گرفته و اینبار کمی بدان افزوده، چنین مطرح می‌کنند: «می‌گویند که دعوت‌کننده جلسه مؤسسان حزب، علی‌اوف بوده است»!! کیانوری نیز شکسته و بسته ولو با تردید، روایت خامه‌ای را تکرار می‌کند.

واقعیت این است که مبتکران و پایه‌گذاران اصلی حزب توده نظیر ایرج اسکندری، نه ارتباطی با کمینترن داشتند و نه در آغاز گوش به فرمان کسی نشسته بودند. واقعاً به آنچه به عقل‌شان می‌رسید، که اتفاقاً بسیار اصیل و بدیع بود، عمل می‌کردند. زیرا اگر چنین روابط و گوش‌شنوائی به رهنمودهای کمینترن وجود داشت، با شرایط جنگ و مشکلات تماس با مسکو، تشکیل حزب توده در ۱۰ مهرماه ۱۳۲۰ یعنی یکماه بعد از سقوط رضاشاه و آزادی

اولین گروه زندانیان سیاسی، غیرممکن می‌بود. مورد تشکیل حزب کمونیست آلبانی (بعداً به حزب کار آلبانی تغییر نام یافت)، برای روشن کردن مطلب، حائز اهمیت است. کنفرانس تدارکاتی این حزب درست يك ماه قبل از تشکیل حزب توده ایران برگزار شد (۸ تا ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۱). آلبانی از نظر رشد طبقه کارگر و بورژوازی و توسعه صنایع و روابط ارباب - رعیتی به مراتب عقب مانده‌تر از ایران آن زمان بود. مع‌هذا در تاریخ حزب کار آلبانی چنین می‌خوانیم: «تصمیمات هفتمین کنگره کمیترن مرحله جدیدی را برای رشد بعدی جنبش کمونیستی و کارگری جهان نشان داد...». بدین ترتیب در کنفرانس تصمیم گرفته شد: «که حزب کمونیست آلبانی به مثابه حزب طراز نوین سازمان داده شود و تقویت گردد». اینست نمونه حزبی با الگوی هفتمین کنگره کمیترن و رهنمودهای استالین که اگر اساس قرار می‌گرفت، می‌بایستی در ایران نیز تشکیل گردد.

تا آنجا که من از صحبت‌های مفصل خود با ایرج اسکندری عایدم شد و خاطرات سیاسی او نیز گواه آنست. و به اعتبار گواهی تمام کسانی که درباره تاریخ حزب توده ایران کار کرده‌اند، ایرج اسکندری هم در تشکیل حزب توده ایران و هم در تدوین اندیشه راهنمای آن، نقش طراز اول و رهبری کننده داشته است. لذا روایت او از جریان امر، آنگونه که در خاطرات سیاسی‌اش آمده است، با توجه به محیط فارغ از قید و ملاحظه‌ای که گفتگو با وی در آن صورت گرفته است، به نظر من نه فقط دست اول است، بلکه در مقایسه با سایر روایت‌ها، به حقیقت نیز نزدیک‌تر می‌باشد. لذا تا دستیابی به اسناد و داده‌های تازه و معتبر، می‌تواند به مانند يك روایت دست اول و معتبر، پایه قضاوت قرار بگیرد. کسانی چون کامبخش، خامه‌ای، کیانوری که ده‌ها سال بعد به توضیح چگونگی تشکیل حزب توده ایران پرداخته‌اند، جزو مؤسسان آن نبودند و هر کدام با تأخیر کم و بیش به حزب پیوستند.

ایرج اسکندری توضیح می‌دهد که از همان زندان، در فاصله مرگ ارائی و شهرریور ۱۳۲۰، بحث‌هایی درباره چگونگی ادامه فعالیت سیاسی، موضوع تشکیل حزب و چگونه بودن آن داشته‌اند. در این بحث‌ها از جمله رضا رادمنش، محمد بهرامی، خلیل ملکی، مرتضی یزدی و عباس نراقی شرکت داشته‌اند. اندیشه ایرج اسکندری دایره بر تشکیل حزبی فراگیر، با برنامه دموکراتیک و عامه فهم با جنبه ضداستعماری، مورد پذیرش قرار می‌گیرد. کلمه «توده» برای نام حزب را نیز اسکندری پیشنهاد می‌کند. اسکندری جزو ۱۵ نفر اول، بلافاصله بعد از سوم شهریور ۲۰ از زندان مرخص می‌شود و بلافاصله برای آزادی

سایرین و نیز تشکیل حزب دست به کار می‌شود. از روایت اسکندری کاملاً پیداست که کوچک‌ترین ارتباطی با شوروی‌ها (کمینترن یا سفارت) نداشتند. و به همین جهت وقتی برای آزادی سایر زندانیان با مشکل روبرو می‌شوند برای چاره‌جویی و جلب کمک شوروی‌ها به پیشهاد عبدالحسین نوشین به اداره تجارت خارجی شوروی رومی‌آوردند و با شخصی بنام بلاشاپکین ملاقات می‌کنند. وی آن‌ها را چندان تحویل نمی‌گیرد، چون نمی‌شناسد و رضا روستا را از آنها سراغ می‌گیرد!

تمام اقدامات اولیه برای تشکیل حزب بر محور و ابتکار اسکندری پیش می‌رود. جلساتی تشکیل می‌شود و طی آن‌ها، حزب توده ایران با ساختاری دموکراتیک و ملی مورد پذیرش قرار می‌گیرد. برای استفاده از وجهه ملی سلیمان میرزا اسکندری، به پیشنهاد ایرج او را ملاقات می‌کنند و پیرمرد را به همکاری راضی می‌نمایند. سپس نشستی در اوایل مهرماه ۱۳۲۰ در منزل سلیمان میرزا با شرکت ۲۵ - ۳۰ نفر برگزار می‌شود که در واقع جلسه مؤسسان حزب است. از جمله شرکت‌کنندگان، تا آنجا که در ذهن ایرج اسکندری مانده است، می‌توان از سلیمان محسن اسکندری، رضا رادمنش، عبدالحسین نوشین، میرجعفر پیشه‌وری، محمد بهرامی، مرتضی یزدی، رضا روستا، احسان طبری، ابوالقاسم موسوی، عبدالقدیر آزاد، اسماعیل امیرخیزی، علی امیرخیزی، عباس اسکندری نام برد. کمیسیونی مرکب از ایرج اسکندری، جعفر پیشه‌وری و عبدالقدیر آزاد برای تدوین برنامه و اساسنامه حزب و نیز کمیته موقت ۱۵ نفری انتخاب می‌شوند که سلیمان محسن اسکندری صدر آنست.^{۱۲}

اردشیر آوانسیان از میان شخصیت‌های کمونیست سابقه‌دار تنها فردی بود که از تشکیل حزب کمونیست ایران طرفداری می‌کرد. و از این عقیده، در بحث‌های داخل زندان دفاع می‌کرده است. بعد از مراجعت از تبعید نیز، آن را مطرح می‌سازد. وی در خاطرات شفاهی خود که تندنویسی کرده‌ام (شهریور ۱۳۶۵)، در اینباره چنین می‌گوید: «وقتی وارد تهران شدم با روستا و ایرج اسکندری ملاقات کردم. هیچ رفیقی از کمینترن و یا شوروی نیامد مرا ببیند. من هیچ وقت از کمینترن سؤال نکردم که این‌ها حزب توده را تشکیل داده‌اند آیا خو بست یا نه؟ اول گفتم حزب توده کار خبطی است. ولی فکر کردم دیدم کار درستی است و رفتم دنبال تشکیل گروه‌های مارکسیستی که تا کنفرانس اول حزب و انتخاب کمیته مرکزی ادامه داشت».^{۱۳} گواهی اردشیر آوانسیان، که آدم بسیار رک و صادق و مستقلى است

و با کمیترن نیز رابطه داشته است، در توضیح مسأله گرهی نقش کمیترن در تشکیل حزب توده ایران حائز اهمیت است. آن گونه که باز اردشیر به من توضیح داد، بعد از تشکیل حزب توده، ایرج اسکندری و چند نفر دیگر نامه‌ای به ژرژ دمیتروف، رئیس هیأت اجرایی کمیترن می‌نویسند که مایلند توسط اردشیر آوانسیان با کمیترن تماس بگیرند. بعد از مدتی فردی از کمیترن به تهران می‌آید و با آوانسیان تماس می‌گیرد و توضیح می‌دهد که در حال حاضر به علت شرایط جنگ، مسافرت او به مسکو و تماس با کمیترن مشکل است. نامه‌ای از دمیتروف خطاب به اردشیر را که حاوی چند رهنمود بسیار کلی بوده است برای خواندن در اختیار او می‌گذارند و در جا پس می‌گیرند. اردشیر می‌گفت مضمون نامه را بعداً به رضا روستا نیز اطلاع دادم. تا کمیترن برقرار بود، یکی دوبار چنین پیام‌آورانی با او تماس می‌گیرند و از حدود تشریفات و تبادل نظر و اطلاعات تجاوز نمی‌کرده است.

از آنچه در بالا آمد، می‌توان با اطمینان گفت که حزب توده ایران به دست ایرانی، با فکر اصیل ایرانی و به ابتکار و رهبری عده‌ای آزادی‌خواه مترقی و شخصیت‌های ملی و عناصر مارکسیست و کمونیست، با برنامه‌های دموکراتیک و مترقی و اصلاح‌طلبانه پا به حیات گذاشت. (۱) در واقع آن چیزی که ما امروز پلاتفرم چپ‌های دموکرات می‌نامیم. ایرج اسکندری در خاطرات خود توضیحات نسبتاً مشروحی می‌دهد تا پیام زیر را به مردم ایران برساند:

«من این‌ها را می‌گویم تا دانسته شود که در آن موقع واقعاً این که می‌گفتند حزب را گویا شوروی‌ها تشکیل داده‌اند، ادعای درستی نبود.»^{۱۴}

این حقیقتی است که پایه‌گذاران حزب توده، به اتحاد شوروی احترام و اعتقاد صادقانه داشتند و مثل بیشتر ملیون ایران، استقلال از دست رفته ایران را در آغاز قرن بیستم مدیون انقلاب فوریه و اکتبر روسیه می‌دانستند که با قرارداد دوستی ۱۹۲۱، به سلطه تزارسم و ستم‌ها و تجاوزهای روسیه تزاری پایان داده و امکان نفس کشیدن به وی می‌دهد. همه آزادی‌خواهان و ملیون بدان واقف بودند و امید به شوروی بسته بودند. این احساسات را دکتر محمد مصدق در نامه‌ای که به ماکسیموف سفیر شوروی در ایران می‌نویسد (مرداد ۱۳۲۳)، بخوبی منعکس می‌سازد: «جناب آقای سفیر، امیدوارم که نفرمائید من به مقام و موفقیت شما بیش از خودتان علاقه‌مندم. علاقه من به موفقیت شما از نظر مصالح ایرانست و چنانچه در مجلس علناً اظهار داشتم، گذشته شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنه

سیاسی ایران غایب شده است، روزگار ایران تباه شده است. تصدیق بفرمائید که قلوب ملت ایران از معادن نفت گران‌تر و کانی است، که در آن می‌توانید استخراج محبت نمائید! ۱۵

علاقه و احترام پایه‌گذاران حزب توده به شوروی، علاوه بر ملاحظه همین مصالح ایران، به خاطر تمایلات و باورهای سیاسی - اجتماعی آنان برای عدالت اجتماعی و حمایت از محرومان جامعه نیز بود که شوروی مظهر و تجسم آن تلقی می‌شد. و همین باور، فی‌نفسه، نوعی نزدیکی و هواداری و احساس تعلق به اردوی زحمتکشان جهان را در وجدان آن‌ها پرورش می‌داد و دل‌بستگی را عمیق‌تر می‌کرد. علاقه به شوروی و اردوی جهانی زحمتکشان در نفس خود، بیگانه‌پرستی نبود. توده حزبی و کادرها و بسیاری از رهبران، از این تبار بودند. این پدیده و احساسات را خلیل ملکی، که طلایه‌دار حرکت سوسیالیستی مستقل و آزادی‌خواه در ایرانست، به خوبی در خاطرات سیاسی خود و نیز در روند انشعابی که رهبری کرد، نشان می‌دهد. متأسفانه همین احساسات صادقانه و ایمان بی‌شائبه پایه‌گذاران حزب توده به اولین میهن پرولتاریای پیروزمند و توهم‌های ناشی از آن، زمینه ذهنی مساعدی فراهم آورد. بر بستر آن، شوروی‌ها برای سوق دادن حزب توده به سوی يك جریان وابسته و تبدیل آن به آلتی برای پیشبرد سیاست خارجی آزمندانه خویش، حداکثر سوءاستفاده را از احساسات بی‌شائبه توده‌ای‌ها کردند. تبدیل حزب توده از يك حزب آزادی‌خواه مترقی و مستقل ملی به سوی وابستگی، امری است که بتدریج پیش می‌آید و با گذشت زمان، به ویژه در مهاجرت سوسیالیستی عمیق‌تر می‌شود. شاید بتوان ماده تاریخ آغاز آن را ورود هیأت اقتصادی کافتارادزه به تهران و تقاضای امتیاز نفت شمال دانست. و الا مواضع حزب تا آن روز و حتی بعد از آن، حکایت دیگری دارد. متأسفانه روزنامه‌های آن زمان و اسناد و مدارك لازم در اختیار من نیست تا سیاست و مواضع سال‌های اول فعالیت حزب توده ایران را نشان دهم. اما برای ارائه تصویری از حال و هوای فکری رهبری حزب در سال‌های آغازین فعالیت آن و نیز رد این نظریه که حزب توده ایران به جای حزب کمونیست ایران به وجود آمد و از ابتدا حزب طبقه کارگر بود، چند نقل قول از کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» و یکی دو نوشته دیگر را در زیر می‌آورم. ناگفته نماند که نظریه بالا، سال‌ها بعد، به ویژه در مهاجرت، از سوی گرایش‌های مختلف رهبری مطرح گردید و برای اثبات آن دلیل تراشی‌ها شد.

حزب توده ایران در سال‌های آغازین خود، حزب طبقه کارگر یا ایدئولوژیک و به

عبارت دیگر حزب کمونیست یا حزب طبقه کارگر نبود. به این توضیح طبقاتی حزب توده توجه کنید: «مقصود از حزب توده ایران که گفته می‌شود، توجه به يك قسمت از مردم مملکت نیست. هر کسی که در این سرزمین طرفدار آزادی فکر و عقیده بوده و به مملکت و سعادت اهالی آن علاقه‌مند باشد و برای تخفیف رنج بدبختان قدم بردارد و برای زیردستان در اجتماع همان حقوقی را که قانون به آن‌ها اعطا کرده است بشناسد، خدمتگزار را در هر لباسی که هست تقدیر کند و جنایتکار را در هر مقامی که هست از خود براند و بدست عدالت بسپارد ما از خود می‌دانیم». ^{۱۶} آنچه به ویژه در رابطه با بحث ما جالب است، ترسیم خطوط اصلی سیاست خارجی حزب است: «... ما دوستی خود را چه با بریتانیا، چه با شوروی مشروط به يك شرط می‌کنیم و آن اینکه این دو دولت منافع خود را در حدود منافع ملی ما، در حدود ارتقاء و سعادت عمومی ما حفظ کنند. که این دو دولت حامی هیچ گونه سیاست ارتجاعی یا افراطی در ایران نباشند... ما هر روز که احساس کنیم همسایه شمالی ما برخلاف تصور ما می‌خواهد در ایران منافع استعماری برای خود فرض نماید، یا قصد آن را داشته باشد که رژیم خود را به زور بر ملت ما تحمیل کند، یا بخواهد ایران را منضم به خاک خود سازد، ما با این روش سخت مبارزه خواهیم کرد. ^{۱۷} و یا: «نسبت کمونیستی به حزب توده ایران، نسبتی که دسته سیدضیاء می‌کوشند به ما وارد سازند و بدان وسیله سعی دارند سرمایه‌داران و تجار ایرانی را از ما بترسانند، نسبتی است غلط و دور از حقیقت. حزب توده ایران حزبی است مشروطه‌خواه و طرفدار قانون اساسی. چرا؟ زیرا ما معتقدیم که افکار کمونیستی و سوسیالیستی زائیده شرایط اجتماعی خاصی است که در ایران وجود ندارد و اگر روزی حزب کمونیست در ایران به وجود آید آن حزب قطعاً توده نخواهد بود». و یا: «رهبران حزب توده ایران می‌دانند که بزرگترین وظایف امروزی، در این جهان پرهیاهو و در ایران پرهرج ومرج دو چیز است: حفظ آزادی، حفظ استقلال. حزب توده ایران می‌داند که در ایران امروز باید قسمت عمده مردم را که از دست حکومت به جان آمده‌اند متشکل کرد و در ایران يك دموکراسی از نوع دموکراسی آمریکا و انگلستان، مثلاً يك دموکراسی که تمایل به حفظ منافع اکثریت داشته باشد، ایجاد نمود. هیچ تاکتیک دیگری در شرایط اجتماعی کنونی برای يك حزب ملی و وطن پرست غیر از این صحیح نیست». و در باره شیوه مبارزه و راه رسیدن به خواست‌های خود چنین می‌گفتند: «... دشمنان ما نسبت می‌دهند که ما می‌خواهیم با آشوب و اغتشاش منافع خود را تأمین کنیم... معتقدیم که باید

از طریق قانونی و به وسیله پارلمانتاریسم به مقاصد خود نائل شویم. برای نجات از زنجیرهائی که عناصر فاسد امروزه به دست و پای ما گذاشته‌اند چه راهی جز پیروزی در انتخابات دوره چهاردهم داریم؟ هیچ».^{۱۸}

ملاحظه می‌شود که نظام فکری حاکم بر پایه‌گذاران حزب توده ایران و آنچه آن‌ها می‌خواستند و می‌گفتند، سنخیتی با ایدئولوژی کمونیستی و حزب طبقه کارگر نداشته است. اندیشه‌های راهنمای حزب توده ایران در آغاز، انصافاً بسیار اصیل و برخاسته از مصالح و منافع ملی ایران و در چارچوب تفکرات و مثنی سیاسی يك جریان چپ آزادی‌خواه و ملی بود.

با این روال، اگر حزب نوپای توده را به حال خود می‌گذاشتند، شانس آن داشت که راه خود را در دفاع از آزادی و حقوق محرومان جامعه با حفظ استقلال ایران و مبارزه با هر گونه استعمار با موفقیت ادامه دهد. اما تقریباً دو هفته بعد از بیانیه فوق‌الذکر سر و کله هیأت اقتصادی شوروی برای کسب امتیاز نفت شمال پیدا شد که نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت تاریخی حزب توده ایران بازی کرد. روندی آغاز شد که فرجام آن، علی‌رغم فداکاری‌ها و از جان‌گذشتگی‌های بی‌حد و حصر توده‌ای‌ها در راه آرمان‌هایشان، به بی‌اعتباری و بدنامی حزب توده در افکار عمومی منجر شد.

پانوشته‌های فصل دوم

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱، صفحه ۲۱

۲. منبع ۱، صفحه ۷۵

۳. منبع ۱، صفحه ۷۷

۴. عبد الصمد کامبخش، مجله دنیا، سال ششم، شماره ۲، سال ۱۳۴۵

۵. دکتر غلامحسین فروتن در بخش دوم یادگانی از گذشته تحت عنوان «حزب توده در مهاجرت»، در نقد خاطرات کیانوری خاطر نشان می‌کند، موضوعی که کیانوری به استالین نسبت می‌دهد که گویا در سال ۱۹۳۶ اظهار کرده است، از لحاظ تاریخ و مضمون آن کاملاً نادرست است (صفحات ۲۶۵-۲۶۳). آنچه به استالین مربوط است، عبارت از سخنرانی او در ۱۹۲۵ در «دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق» معروف به «کوتو» می‌باشد. و بیانات استالین نیز کاملاً در جهت خلاف فرمایشات کیانوری و حاکی از ضرورت تشکیل احزاب کمونیست، حتی در کشورهای مستعمره و وابسته است. چه رسد به کشور مستقل و در حال رشد ایران! اینک بخشی از اظهارات استالین: «به پیش راندن انقلاب و نیل به استقلال تام و تمام در مستعمرات و کشورهای وابسته که از لحاظ

- سرمایه‌داری رشد یافته‌اند، بدون سازمان دادن عناصر پیشرفته طبقه کارگر در يك حزب کمونیست امکان‌پذیر نیست.»
۶. بله لیوسکی، کمیترون و خاور، ترجمه جلال علوی‌نیا، تهران، بین‌الملل، صفحه ۱۶۹ - ۱۶۸
۷. فرناندو کلودین، بحران جنبش کمونیستی، از کمیترون تا کمینفرم، جلد اول، ترجمه فارسی، صفحات ۲۴۶-۲۵۸. برای آشنائی بیشتر با موضوع به بخش «سیاست کمیترون در جبهه مستعمرات» این کتاب و نیز به قطعنامه‌های کنگره‌های ۲، ۳، ۴ و ۷ کمیترون مراجعه شود.
۸. همان منبع شماره ۶، صفحه ۱۶۹
۹. خاطرات دکتر انورخامه‌ای، جلد دوم فرصت بزرگ از دست‌رفته، صفحات ۱۷-۱۶
۱۰. منبع ۹، صفحه ۲۲
۱۱. سرهنگ زیبایی، کمونیسم در ایران، یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیست‌ها در ایران از اوایل مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳، صفحه ۱۹۹
۱۲. خاطرات ایرج اسکندری، به اهتمام بابک امیرخسروی و فریدون آذرنور، بخش دوم، صفحات ۱۴-۱۸
۱۳. برای ملاقات و گفتگو با اردشیر آوانسیان از پیش‌کسوتان جنبش کمونیستی ایران و از رهبران حزب توده ایران، در تاریخ ۱۲ شهریور ماه ۱۳۶۵ به ایروان مسافرت کردم. اقامت من تا ۲۸ شهریور ماه به طول انجامید. طی این مدت ملاقات‌های متعددی با او داشتم و از این گفتگوها تندنویسی کرده‌ام. متأسفانه هنوز فرصت تنظیم و انتشار بیرونی آن را نیافته‌ام. اما در خاطرات اسکندری در مواردی چند، اظهارات و شهادت‌های او را به صورت زیرنویس آورده‌ام. در نقد برخاطرات کیانوری نیز در مواردی از آن استفاده کرده‌ام. از این پس با عنوان «تندنویسی گفتگوی بابک امیرخسروی با اردشیر آوانسیان» از آن یاد خواهد شد.
۱۴. همان منبع شماره ۱۲، صفحه ۲۷
۱۵. به نقل از، کارنامه مصدق و حزب توده، نوشته ارسلان پوریا، صفحه ۳۱
۱۶. روزنامه سیاست، شماره اول، سوم اسفند ۱۳۲۰
۱۷. روزنامه رهبر، شماره ۲۸۰، ۱۷/۱۲/۱۳۲۲
۱۸. بیانیه حزب توده ایران، ۶/۶/۱۳۲۳

پانویس ویراستار

- (۱) در مورد تشکیل حزب توده ایران چه نظر افرادی را که معتقدند تأسیس حزب توده با رضایت و اطلاع مستقیم شوروی و کمیترون صورت گرفت و چه باور افرادی نظیر آقای امیرخسروی را بپذیریم که تشکیل حزب توده را بدون اطلاع شوروی و با فکر و ابتکار ایرانی می‌دانند، باید قبول کنیم که تشکیل و ادامه حیات حزب توده بطور قطع نمی‌تواند بدون رضایت و اطلاع مسکو صورت گرفته باشد و مسلماً آنها حتی بطور غیرمستقیم از تشکیل يك حزب کمونیست طرفدار شوروی در ایران جانبداری می‌کرده‌اند. بیشتر کادرهای اولیه حزب، اطلاع و رضایت توأم با احتیاط شوروی را از تشکیل حزب توده اعلام داشته‌اند.